

- شعله ای در گذرگاه! در ستایش 16 آذر ... 2
- 16 آذر همیشه سرخ! ... 3
- گزارشهای بذر از 16 آذر ... 4
- بخش هایی از نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا ... 9
- تاریخ جنبش دانشجویی به روایت حزب الله ... 10
- «دفاع از زنانگی» با نگاه مرد سالارانه! ... 11
- درباره سخنرانی کدیور در شیکاگو ... 12
- انگیزه های واردات و عوارض مصرف برنج های آلوده ... 14
- به یاد جان لنون ... 17
- دولت و جامعه ... 18

شعله ای در گذرگاه! در ستایش 16 آذر 88

افشین کوشا

ما بپاخاستیم، پرشور و پرخروش، سرشار از خوش بینی، سرزندگی و نشاط!

ما بزرگترین و قدرتمندترین دلایل دنیا را داشتیم که به خیابان بپاییم. ما علیه حکومتی فاسد و سرکوبگر، جامعه ای منحل و فقر زده و فرهنگی عقب مانده و زن ستیز بپاخاسته ایم!

ما به خیابان آمدیم و همراه با مردم به دیکتاتور اعلام کرده ایم که: چشمانت را باز کن بر بشکه باروت نشسته ای، فردی بدبخت و پلید هستی که تنها قریحه بروز یافته ات، جنایت و خیانت و دزدی و دروغ بوده؛ بی هیچ فخری خواهی مُرد و هیچکس قطره اشکی برایت نخواهد ریخت.

ما به خیابان آمدیم تا به شیادان ماهر سبزپوشی که در کمین مبارزه ما نشسته اند اعلام کنیم؛ اجازه نخواهیم داد تا بار دیگر مبارزه ما رنگ دین و خرافه به خود گیرد و از دستاوردهای آن برای اصلاح و ترمیم همین نظام خون آشام استفاده شود. ما خود را بار دگر به ثبت رسانده ایم. 16 آذر 88 را با تاریخ پیوند زدیم. عظمت و همت، توانایی و قابلیت عصیان خود را به همگان نشان دادیم.

نشان دادیم که نبردمان برای زندگی است، زندگی که در آن تحقیر و سرکوب، بندگی و نابرابری و ستم و استثمار جایی نداشته باشد. ما نشان دادیم که لایق چنین زندگی هستیم!

ما توانستیم بی سابقه ترین، مردمی ترین، سیاسی ترین، رادیکالترین، گسترده ترین و رزمنده ترین 16 آذر را در تاریخ جنبش دانشجویی برگزار کنیم.

بی سابقه بود، برای اینکه نخستین بار در چنین سطح عظیمی 16 آذر را برگزار کردیم.

مردمی بود، زیرا نه تنها توده های وسیع دانشجوی در آن شرکت داشتند، بلکه توانستیم نرده ها را درهم شکنیم و با مبارزه جوانان و زنان شجاع حاضر در خیابان پیوند برقرار کنیم. سیاسی بود، زیرا مشعل دار خیزش مردمی علیه حکومت شدیم.

رادیکال بود، زیرا پرچمدار مبارزه ای جدی علیه حکومت شدیم و شعارهای ضد رژیم و ساختارشکن را فراگیر کردیم. گسترده بود، زیرا تمام مراکز دانشگاهی در شهرهای بزرگ و کوچک را به مراکز مقاومت توده ای بدل کردیم و خیزش را به اقصی نقاط کشور کشاندیم.

رزمنده بود، زیرا هراسی از مزدوران حکومتی و شفاوت شان به دل راه ندادیم، خطرات را به جان خریدیم و خیابانها را به صحنه جنگ و گریز با مزدوران بسیجی بدل کردیم.

ما نه تنها در این نبرد به پیروزی سیاسی مهمی علیه جمهوری اسلامی دست یافته ایم و بار دیگر عدم مشروعیت سیاسی آنها را به جهانیان نشان دادیم، بلکه در جبهه دیگر نیز با تأثیرات مخرب موج سبز دست و پنجه نرم کردیم. نصایح آنها مبنی بر اینکه از دانشگاه بیرون نیایید را به باد سپردیم. فراتر از تصورات آنان به میدان آمدیم. مهمتر از همه نشان دادیم که قادریم روزهای از آن خود را به صحنه مبارزه گسترده علیه رژیم بدل کنیم. از مناسبت های مذهبی یا روزهای رسمی حکومتی دنباله روی نکردیم.

برخلاف روزها و مناسبت هایی که سبزه ها انتخاب می کنند تا فصل مشترکی میان مردم با جمهوری اسلامی ایجاد کنند، ما نشان دادیم که دنبال چنین فصل مشترک هایی نیستیم. بی دلیل نبود که تا آخرین لحظات رهبران سبز نسبت به 16 آذر سکوت اختیار کردند و زمانی که صدای جوش و خروش از بطن برآمده جنبش ما را شنیدند، به فکر موج سواری افتادند. میرحسین موسوی پیامی صادر کرد و سعی کرد 16 آذر و عید غدیر خم را یک کاسه کند و دوباره وعده اسلام ناب محمدی به ما دهد و ما را به این انتظار فراخواند که شاید روزی قاتلان مردم متحول و سبز شوند.

آنان نیز دریافته اند که برای اکثریت دانشجویان «موسوی یک بهانه است، کل رژیم نشانه است!» به همین دلیل امثال فائزه رفسنجانی و زهرا رهنورد را به میان ما فرستادند تا مانع انزوای بیشترشان در میان مردم شوند. آیا در این کار موفق خواهند شد؟

همه چیز به رفتار آگاهانه و سازمان یافته ما بستگی خواهد داشت. این را بیش از هر کسی حکومت گران دریافته اند. بی جهت نبود که طی چند هفته اخیر در سطح وسیع فعالین جنبش دانشجویی را بازداشت کرده اند، یا به کمیته های انضباطی فراخوانده اند یا بسیاری را برای مدتی یا همیشه از تحصیل محروم کرده اند.

هیچگاه جنبش دانشجویی در آستانه 16 آذرها با چنین سطح گسترده ای از بازداشت های جمعی و اقدامات سرکوبگرانه روبرو نبوده است.

بیش از هر کسی قداره بندان حاکم می دانستند که با این بازداشتها نمی توانند مانع به میدان آمدن ما شوند، اما آنها از این طریق می خواستند ما را از عناصر آگاه و سازمانگر جنبش مان محروم کنند. آنان بخوبی از قدرت انفجاری عظیم ترکیب خروش توده ای با آگاهی انقلابی و کمونیستی باخبرند.

آنان تمامی تلاش شان این است که جنبش ما از حالت خودانگیخته فراتر نرود. این خودانگیختگی است که هم دست و بال آنها را برای ایجاد موانع برای تکامل و پیشروی بیشتر جنبش ما باز نگه می دارد و هم زمینه را برای تقویت فرصت طلبان سبزپوش برای مهار و کنترل جنبش ما فراهم می کند. سبزپوشانی که با حمایت نیروهای ملی مذهبی از قدرت و امکانات بیشتری برای تأثیر گذاری بر صحنه سیاسی امروز ایران برخوردارند.

خصلت آگاهانه و سازمان یافته بخشیدن به جنبش مان مهمترین مصافی است که اکنون مقابل ما قرار دارد. آینده جنبش دانشجویی و فراتر از آن آینده خیزش عمومی مردم به این مؤلفه تعیین کننده وابسته است. جنبش دانشجویی تا کنون ظرفیتهای زیادی از خود برای تأثیرگذاری بر تحولات سیاسی جامعه از خود نشان داده است. اما به آن اندازه که رادیکالیسم در عمق و متن جنبش دانشجویی جریان یافته تا کنون در سطح نمادها و شعارهای سیاسی بازتاب نیافته است. این کار نیازمند تلاشهای آگاهانه تری است.

هرچند در 16 آذر امسال در این یا آن گوشه نهال های کوچک و زیبایی قد برافراشتند که بیانگر تلاش آگاه ترین عناصر این جنبش بود، اما هنوز کارهای زیادی است که باید انجام شود، تا نهال های ما ریشه بدوانند و بتوانند در مقابل باد و بوران استقامت کنند.

برعهده فعالین چپ است که با تمام قوا به یاری این نهال ها بشتابند، از آن حفاظت کنند، آنها را تقویت کنند و گسترش دهند. به خود آیم وقت تنگ است و وظایف بیشمار! ■

16 آذر همیشه سرخ!

بیانیه نشریه دانشجویی بذر به مناسبت 16 آذر 1388

بار دیگر 16 آذر در راه است. امسال هر مراسمی که از راه می رسد متفاوت از سالهای پیش است. سال تحصیلی با شروعی متفاوت آغاز شد. 13 آبان که همیشه برای همه کسل کننده بود این بار نقطه شروعی متفاوت برای این روز بود. اما 16 آذر همیشه نقطه اوجی برای تمام اتفاقها بوده است. از دید مردم دانشگاه و دانشجو نماد آگاهی، علم و مبارزه است. بعد از خیزش اخیر که لحظه ها و روزهای خیره کننده داشت، روز دانشجو می تواند نقطه عطفی در آن باشد. اما مروری بر این روز در گذشته نکات

مهمی را پیش روی مان قرار می دهد. نقطه آغاز 16 آذر مبارزه دانشجویان در سال 1332 در اعتراض به سیاستهای رژیم شاه و سفر نیکسون رییس جمهور وقت آمریکا به ایران بود که این اعتراض ها منجر به کشته شدن 3 تن از دانشجویان به اسامی قنچچی، شریعت رضوی و بزرگ نیا شد. بعد از آن، هر 16 آذر به عنوان روز دانشجو هر چند با افت و خیز برگزار شده است. اما نکته ای که واضح و روشن است این است که رژیم جمهوری اسلامی همیشه تلاش کرده این روز را به نام اسلام مصادره کند. اما مبارزه دانشجویان در



سال 1332 مبارزه ای علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم بود. 3 دانشجوی کشته شده هم دانشجویان چپ متعلق به حزب توده و جبهه ملی در آن وقت بودند.

ارتجاع آن وقت و اکنون تفاوتی با هم ندارد، تنها شکل و ظاهر آن تغییر کرده است، اما ماهیت طبقاتی آن همان است که بود. جمهوری اسلامی با ایجاد تشکل های دانشجویی وابسته به رژیم منجمله دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه و انجمن های اسلامی سعی در مصادره کامل این روز و کنترل در جهت سیاست های خود تاکنون داشته است. در چند سال اخیر با حضور و تقویت دانشجویان چپ در دانشگاه مراسم 16 آذر با کیفیتی متفاوت برگزار شد. مشخصاً به 16 آذر سال 1385 می توان اشاره نمود که با اینکه برنامه ای مشترک با تحکیم بود، اما با حضور دانشجویان چپ به برنامه ای رادیکال و اعتراضی و ضد رژیم تبدیل شد. اگرچه فردای آن روز در روزنامه اعتماد ملی (متعلق به جناح اصلاح طلب دیروز و اپوزیسیون امروز) در حالیکه عکسی از مراسم که مزین به پلاکاردهای سرخ بود چاپ کرده بود، اما در گزارش، آن را مراسم تحکیم وحدت و بسیار پرشور دانست. در سال 86، که رژیم تقویت چپ را بر نمی تابید، در آستانه 16 آذر دست به دستگیری گسترده فعالین چپ زد و نزدیک به 40 نفر را دستگیر و روانه اوین نمود. اما با این حال مراسم این روز با حضور اندک دانشجویان چپ برگزار شد که تعدادی نیز بعد از این مراسم دستگیر شدند. در همین سال دفتر تحکیم مراسم این روز را بدون حضور چپها و با خیال راحت برگزار نمود و قسمت جالب، مصادره شعارهای دانشجویان چپ بود. اتفاقی که بعدها در مراسمهای مختلف توسط تحکیمی ها تکرار شد. هم روز را مصادره می کردند و هم شعار ها را.

و اما امسال 16 آذر 1388 چگونه خواهد بود؟ امسال همه چیز تغییر زیادی پیدا کرده است. در خیزش اخیر ایران حضور دانشجویان بسیار گسترده و تأثیرگذار بود. رژیم که می دانست دانشجو و دانشگاه وزنه مهمی در مبارزات می باشد با حمله وحشیانه شبانه به کوی دانشگاه، تعدادی را به قتل رساند و عده

زیادی هم زخمی، دستگیر و ناپدید شدند. امتحانات دانشگاهها لغو شد تا دانشجویان به شهرهای خود بازگردند. اما اینها هیچ کدام جلوی خشم مردم و دانشجویان را نگرفت. شروع سال تحصیلی که با اما و اگرهای مختلفی بر سر باز شدن یا تعطیلی دانشگاهها بود آغاز گشت و شروعی داغ داشت. اما این بار اعتراضات دانشجویان و مبارزات سراسری شد. دانشجویان به بهانه های مختلف تجمع کردند. هیچ کدام از نماینده های رژیم در هیچ دانشگاهی از تهران و شهرستانها نتوانستند سخنرانی کنند و اغلب این سخنرانی ها به صحنه مبارزه ای رادیکال تبدیل شدند. اگرچه حضور نمادهای سبز و شعارهای سبز در این مراسم کما بیش دیده می شد اما برگزاری چنین مراسمی بنا بر اذعان دانشجویان شرکت کننده به هدایت تحکیمی ها نبود و خودجوش بوده است. در این میان حضور دانشجویان سال اولی و جدید الورد که از یک مبارزه خیابانی وارد دانشگاه شده بودند چشمگیر بوده است. بعد از اتمام مراسم 13 آبان، رژیم در هراس از 16 آذر حمله خود را به شکل های مختلف آغاز کرد. اعدام احسان فتحاحیان، فعال سیاسی گرد و 16 نفر دیگر در همان هفته، دستگیری گسترده دانشجویان از دانشگاههای مختلف، ممنوع الورد نمودن دانشجویان، فراخواندن تعدادی گسترده به کمیته های انضباطی از این موارد می باشد. قطعاً این دستگیری ها مانع از برگزاری مراسم 16 آذر نخواهد شد. کما اینکه در چند ماه گذشته این بگیر و ببندها تأثیری در مبارزات مردم نداشته است.

اما امسال یک تغییر مهم به وجود آمده است. تاکنون جمهوری اسلامی سعی در مصادره روز دانشجو داشته و اکنون جناح اصلاح طلب رژیم که خود را اپوزیسیون می داند برای این امر آماده می شود. اما واقعیت این است که جناح سبز امروز، بخشی از حاکمیت می باشد. خواستهای آنها نه تنها رادیکال نیست بلکه آنها سعی دارند شعارها و حرکات رادیکال مردم را کنترل کنند. سبزه ها که هرگز فکر نمی کردند اعتراضات مردم به این شکل بروز یابد تلاش دارند این مبارزات را به نام خود رقم زده و تمام سعی شان را تا کنون انجام داده اند که این مبارزات را مهار و کنترل کنند. آنها سوار بر موج مبارزات مردم شده اند. اما واقعیت این است که آنها نمی توانند رهبر واقعی مبارزه مردم باشند. چرا که آنها نیز در جهت تحکیم مواضع و سیاستهای 30 ساله جمهوری اسلامی هستند، اما به شکلی دیگر. آنان از بازگشت به قانون اساسی می گویند؛ از احیا واقعی دین و از جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر! آیا این موارد در این 30 سال مورد توجه قرار نگرفته بودند؟ جناح اصلاح طلب که جزئی از حاکمیت بوده است، در اجرای تمام این موارد سهیم بوده است. اما اکنون شکافی که در درون حاکمیت پدید آمده که بر سر شیوه راه و چگونگی ادامه حیات جمهوری اسلامی می باشد. ماهیت طبقاتی آنها و اهداف شان با هم فرقی نمی کند. دعوی آنها بر سر منافع مردم نمی باشد. بنا بر این دانشجویان به عنوان بخشی از مردم که در پایگاه علم و آگاهی حضوری متمرکز و منسجم دارند باید بتوانند آگاهانه با این موضوع برخورد کرده و مانع از آن شوند که مراسم روز دانشجو را این بار سبزه ها مصادره کنند. اگرچه تحکیم دیگر قدرت سابق را ندارد، اما باید توجه داشت که سبزه ها به عنوان بخشی از حاکمیت هنوز نیرو، رسانه و تربیون های خود را دارا هستند.

دفتر تحکیم نه تنها نماینده 16 آذر نیست، بلکه خود مانعی برای برگزاری آن به معنای واقعی روز دانشجو می باشد. این تشکل هر ساله این روز را در جهت سیاستهای کلی جمهوری

حال و هوایی دگر!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر

دانشگاه تهران از صبح امروز حال هوای دیگری داشت امروز قرار بود تجمعی همچون روزهای قبل برگزار شود. به در 16 آذر که میرسم شواهد کاملاً از شلوغی در دانشگاه حکایت می کنند. دم در به شدت کارتها کنترل می شود و تعداد زیادی نیروی امنیتی در اطراف دانشگاه پراکنده است، وارد دانشگاه می شوم به طرف دانشکده فنی که می روم از دور شلوغی معلوم است.

این تجمع به خاطر هتک حرمت به دانشگاه و حضور نیروی نظامی به دانشگاه از 18 تیر 78 تا 16 آذر 88 شکل گرفته است. جمعیت بسیار زیاد است و با نزدیک شدن به ساعت 2 که از قبل ساعت شروع تجمع اعلام شده تعداد زیادی دانشجو در محل دانشکده جمع می شوند. تعداد دانشجویان بین 1000 تا 2000 نفر است به طوری که تجمع به بیرون ساختمان فنی نیز رسید و تعدادی در جلوی محوطه فنی تجمع کرده اند. در طرف مقابل نیز تعدادی از بسیجیان و نیروهایی که از صبح امروز از دیگر نقاط و بیرون دانشگاه جمع آوری کرده اند، در محل حاضرند.

با شروع تجمع دانشجویان شروع به دادن شعارهایی همچون روزهای قبل می کنند و تعدادی از دانشجویان شروع به سخنرانی می کنند و به این مسأله اعتراض دارند که حرمت دانشگاه توسط نیروهای امنیتی و بسیجی که اصلاً دانشجو نیستند، مورد اهانت قرار گرفته است. چگونه است که دانشجویان برای ورود به دانشگاه با مشکل مواجه هستند، اما نیروهای سرکوبگر بدون هیچ گونه کارتی به راحتی وارد دانشگاه می شوند و از آنها هیچگونه مدرک شناسای خواسته نمی شود؟

این سخنان با تشویق زیاد دانشجویان روبرو شد. در ادامه نیز تعدادی از اساتید دانشکده فنی و حقوق دانشگاه به نشانه حمایت از دانشجویان کلاسهای خود را تعطیل کردند و به میان دانشجویان آمدند که این عمل با ابراز احساسات بیش از پیش دانشجویان روبرو شد. در این میان از بیرون دانشگاه خبر می رسد که تعداد زیادی نیروی امنیتی و گارد ضدشورش دانشگاه و خیابانهای اطراف دانشگاه را به تصرف خود درآورده و قصد ورود به دانشگاه را دارند. این امر با واکنش سریع دانشجویان مواجه می شود و دانشجویان اعلام می کنند که اگر نیروی نظامی وارد دانشگاه بشود کل دانشگاه را به تعطیلی می کشانند.

این تجمع با این سخنان به پایان می رسد که دانشجویان تا رسیدن به خواسته های خود دست از اعتراض و تحصن بر نمی دارند. خواسته های دانشجویان: لغو تمام احکام کمیته های انضباطی؛ آزادی تمام دانشجویان دستگیر شده و استعفای فرهاد رهبر رئیس دانشگاه تهران است.

تا زمان ارسال این گزارش نیروی نظامی وارد دانشگاه شده اند اما هیچگونه درگیری مشاهده نشده و دانشگاه به حالت نیمه تعطیل درآمده همچنین هلی کوپتری در بالای دانشگاه در حال مانور است. ■

23 آذر 1388 - ساعت 5 عصر

اسلامی به پیش برد و امسال مطمئناً در جهت سیاستهای جناح سبز به پیش خواهد برد. روز دانشجو روز مبارزه علیه ارتجاع حاکم و امپریالیسم می باشد و امسال باید هرچه با شکوه تر پیام واقعی 16 آذر توسط دانشجویان به گوش همگان برسد. در چند ماهه گذشته خیابانها محل مبارزه مردم بوده است و اکنون در آستانه 16 آذر رژیم اقدامات ویژه ای را تدارک دیده که این روز در چارچوب دانشگاه محصور بماند. در عین حال باید توجه داشت که حتی جناح سبز نیز تمایل چندانی ندارد که چنین روزی به خارج از دانشگاه کشیده شود. آنها از پتانسیل انفجاری دانشجویان به خوبی مطلعند و می دانند که اگر دانشجویان با مردم و دیگر جوانان در کوچه و خیابان همراه شوند، مراسم 16 آذر غیرقابل مهار خواهد شد. ممکن است که به ضرر خود آنها تمام شود.

16 آذر امسال می تواند یک مقطع تعیین کننده و سکوی جهش مبارزات مردم باشد. بی جهت نبود که رژیم از همان روزهای اول برای مهار مبارزات مردم کوی دانشگاه و دانشجویان را مورد حمله قرار داد، چرا که می دانست آنان وزنه سنگین این مبارزات هستند. اوضاع در چند ماهه اخیر طوری پیش رفته است که با وجود اختلاف دو جناح اما حرفهای شان مدام شبیه به هم شده است. موسوی که تنها به دادن بیانیه های سازشکارانه و منفعل کننده بسنده کرده و کروبوی هم که به قول خودشان رادیکال بود، در آستانه روز دانشجو عقب نشسته و سکوت پیشه کرده است. دانشجویان باید در این فضا که همه چیز مساعد مبارزه رادیکال می باشد بر ماهیت واقعی این روز به عنوان یک روز انقلابی و ضد ارتجاع و امپریالیسم تأکید کرده و آن را دوباره احیا کنند.

افق واقعی مبارزات دانشجویان باید منطبق بر منافع اکثریت جامعه و بر علیه کلیت نظام باشد. ما نباید در چنین روزی اجازه دهیم که سبزه های این روز را به نام خود مصادره کنند و بر آن مهر سبز زنند.

باید علیه جنابیت هایی که در کوی دانشگاه صورت گرفته و علیه دستگیری ها، احضار ها و اخراجها و ستاره دار نمودن دانشجویان و اعدام های اخیر خصوصاً اعدام احسان فتاحیان افشاگری و مبارزه کنیم.

جناح حاکم حکم بر جایگزین نمودن دروس علوم اسلامی به جای علوم انسانی داده و جناح سبز از احیای درست دین در جامعه سخن می راند. ما باید در این روز علیه همه این موارد و اشاعه خرافه به جای علم در مهد علم و آگاهی شعار سر می دهیم. برخلاف سیاست سبزه ها که مخالف شعارهای ساختارشکن می باشند در چنین روزی باید از شعارهای رادیکال و انقلابی علیه حکومت دینی، حجاب اجباری، حقوق ملیتهای تحت ستم و کلیت نظام و ... استفاده کنیم و از دادن شعارهای مذهبی و ناسیونالیستی پرهیز کنیم.

باید با ایجاد تشکل های مستقل که متشکل از بدنه دانشجویی رادیکال می باشد، مانع از تصاحب مبارزات دانشجویان توسط تشکل های دولتی همچون تحکیم و انجمن اسلامی شویم.

اجازه ندهیم که بعد از تصاحب شعارهای این روز، اکنون روز متعلق به دانشجو را نیز تصاحب کنند.

باید مبارزات را از درون دانشگاه به خیابانها بکشانیم. در خیزش اخیر حضور زنان و دختران بسیار چشمگیر و قابل توجه بود و هم اکنون بخش اعظمی از جمعیت دانشجویان دختر هستند. ما باید صدای زنان و دختران جامعه و بیانگر خواسته های آنان باشیم. صدای کسانی که ثابت کردند نقش مهمی در هدایت مبارزات اخیر داشته اند. ■

نگذاریم 16 آذر سبز شود!

این روز را سرخ نه تنها در ظاهر بلکه در شکل و محتوا برگزار کنیم!

شکنجه، جنایت،

ابزار این ولایت

گزارش فعالین بذر از 16 آذر

و دانشگاه سنگر رهایی!، "صلح و دموکراسی برای همه جهان". دانشجویان که هر لحظه به تعدادشون اضافه می شود با شعار "دانشجوی با غیرت، حمایت! حمایت!" از دیگر دانشجویان می خواستن که به اونا بپیوندن. دانشجویان در مقابل درب اصلی تجمع کردن و با شعار "حکومت زور نمی خوام! پلیس مزدور نمی خوام!" به استقبال نیروی سرکوبگر رفتند. در این میان پلیس برای متفرق کردن دانشجویان اقدام به پرتاب گاز اشک آور به سمت دانشگاه کرد و از طرف در دندان پزشکی و در پزشکی تعدادی بسیجی پسر و دختر با تعداد زیادی پلاکارد و عکس های حسن نصرالله و عماد مقنیه وارد دانشگاه کرد و به طرف سردر دانشگاه به حرکت در آورد که در میان راه با دانشجویان برخورد کردن! زد و خُرد شدیدی به راه افتاد، اما بسیجی ها که معلوم بود اصلاً دانشجو نیستن حریف دانشجویان نشدن و دانشجویان نیز با شعار "بسیجی برو گم شو!" و "توپ تانک و بسیجی دیگر اثر ندارد!" به سمت دانشکده فنی و درب 16 آذر به راه افتادن. نیروی بسیج نیز به سمت سردر دانشگاه به راه افتاد و با رسیدن بسیجی ها به سردر بزرگی که جلوی درب دانشگاه بود برچیده شد.

از اطراف و از بالای ساختمانهای اطراف سریعاً دوربین ها شروع به گرفتن فیلم کردن و از سردر دانشگاه پارچه سبز بزرگی آویزان شد که روی آن نوشته شده بود "لیک یا خامنه ای!" تعدادی پلاکارد با عکس نصرالله و آرم حزب الله آویزان شد. در بیرون در مردم با مشاهده این موضوع شروع به دادن شعار "مرگ بر دیکتاتور!" و "مرگ بر کودتا!" کردند. در اتوبوس های شرکت واحد مردم شروع به هو کشیدن و دادن شعار کردن و پلیس مجبور شد برای جلوگیری از این کار در اتوبوسها نیز نیروهای مستقر کند و در جاهایی نیز اقدام به ضرب و شتم مردم در ایستگاههای اتوبوس کرد که با برخورد شدید مردم روبرو شد. در تمام صحنه های درگیری در دانشگاه

و بیرون دانشگاه حضور دختران و زنان واقعاً ستودنی بود. در مقاطعی از درگیری زنان با هجوم خود به نیروهای سرکوبگر، آنها را مجبور به عقب نشینی کردن در اطراف چهار راه ولیعصر هجوم مردم به نیروهای امنیتی آنها را مجبور کرد که با استفاده از تیرهواپی و گاز اشک آور مردم را متفرق کنند. همچنین از دانشگاه امیرکبیر نیز خبر می رسد که دانشجویان با نیروهای امنیتی در بیرون از دانشگاه و جلوی درب ولیعصر درگیر شده اند که در این میان دانشجویان با پرتاب سنگ نیروهای سرکوبگر را به عقب راندن. در این میان نیز تعدادی از دانشجویان نیز بازداشت شده اند و به مراکز امنیتی منتقل شده اند که اطلاعی از سرنوشت آنها در دست نیست. تا زمان ارسال این خبر همچنان خیابانهای اطراف دانشگاه و خیابان کارگر تا چهارراه امیر آباد شلوغ و ملتهب است و به تعداد مردم اضافه می شود نیروهای امنیتی از ترس شلوغی در امیرآباد، کوی دانشگاه و کوچه های اطراف آن را به تصرف خود درآورده اند و تمام رفت و آمدها را کنترل می کنند. ■

زند باد 16 آذر سرخ

ساعت 6.20

امروز حدود ساعت 11 به همراهی یکی از دوستان به طرف دانشگاه شریف حرکت کردیم. از چند روز قبل خود را برای امروز حاضر کرده بودیم و می خواستیم آگه بشه وارد دانشگاه بشیم به نزدیکی خیابان آزادی و اطراف دانشگاه شریف که رسیدیم، جو کاملاً امنیتی بود. در تمام خیابان ها و کوچه های اطراف دانشگاه نیروی گارد و لباس شخصی ها مستقر شده بودن و بهیچ وجه اجازه ایستادن به کسی داده نمی شد در مواردی هم که مردم قصد توقف داشتند با آنها شدیداً برخورد میشد. به در اصلی دانشگاه رسیدیم در جلوی در ورودی تعداد زیادی از بچه ها جمع شده بودن که تعدادشون حدود 900 تا 1000 نفر می شود و خیلی

زود مراسم رو شروع کرده بودن جمعیت در حال دادن شعار بودن (مرگ بر دیکتاتور!، مرگ بر کودتا!، شکنجه تجاوز دیگر اثر ندارد!) همچنین تعدادی پلاکارد نیز به زنده های دانشگاه آویزون کرده بودن با این مضامین (ایران شده بازداشتگاه، اوین شده دانشگاه، دانشگاه آخرین سنگر آزادی!، دانشجو کارگر، اتحاد اتحاد!) در ضمن پارچه نوشته بزرگی در جلوی صف دانشجویان خودنمایی می کرد با این شعار "مملکت با کفر می مونه، اما با ستم نه" در این هنگام و با تجمع مردم در بیرون در نیروی انتظامی اقدام به یورش به سمت مردم کرد و با خشونت هرچه تمام مردم رو متفرق کرد. ما هم تصمیم گرفتیم به سمت دانشگاه تهران بریم در راه به سمت دانشگاه در میدان انقلاب و خیابان 12 فرودین و کارگر تعداد زیادی نیروی گارد و نیروی

انتظامی جمع شده بودن و از توقف مردم جلوگیری می کردن. در کوچه های اطراف دانشگاه نیز تعداد زیادی نیرو جمع شده بودن انواع و اقسام نیروها رو می تونستی ببینی، از نیروهای پاسگاه و گارد ضدشورش تا نیروهای لباس شخصی و نیروهای با لباس های کاملاً سیاه که مربوط به سپاه و پایگاه ثارالله و پایگاه مقداد بودن تا نیروی اطلاعات. انگار رژیم تمام نیروش رو جمع کرده بود تا دانشگاه رو سرکوب کنه، تمام اطراف دانشگاه زنده کشیده شده بود و در جلوی درب اصلی معروف به پنجاه تومانی نیز بنری رو سرتاسر درکشیده بودن که در دانشگاه مشخص نباشه اما در داخل دانشگاه شرایط کاملاً فرق می کرد. دانشجویان جلوی دانشکده فنی جمع شده بودن و شروع به دادن شعار کردن "مرگ بر دیکتاتور!"، "مرگ بر خامنه ای!"، "مرگ بر کودتا!"، "شکنجه، جنایت، ابزار این ولایت!"، "مرگ بر این ولایت!". دانشجویان با خواندن سرود یار دبستانی به سمت سردر دانشگاه و درب اصلی به راه افتادن در میان دانشجویان تعدادی از فعالین دانشجویی چپ نیز به چشم می خوردن. دانشجویان تعدادی پلاکارد نیز به همراه داشتند که روی آنها نوشته شده بود (ته به دانشگاه پادگانی! نه به گیت امنیتی!)، "دانشگاه فریاد آزادی



16 آذر از نگاه مردم!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - شماره دو

از ساعت ده و نیم صبح روز 16 آذر تجمعات دانشجویی در دانشگاه ها شروع شده بود. در دانشگاه شریف خیابان آزادی و دانشکده دامپزشکی در بهبودی و دانشگاه فنی دانشگاه تهران صدها نفر پشت درهای بسته دانشگاه جمع شده بودند و در بیرون ده ها نفر از یونیفورم پوش های نیروی انتظامی به حالت آماده باش ایستاده بودند.

ساعت یازده و نیم با اتوبوس از سمت میدان آزادی بعد از ایستگاه قریب به میدان انقلاب نزدیک که می شویم، دو طرف خیابان ده ها نفر از نیروی انتظامی با سپر و کلاهخود آماده باش ایستاده اند. جمعیت زیادی هم در پیاده روها در حرکتند و اکثراً تیپ دانشجوی هستند. هر کس که شعاری می داد بلافاصله لباس شخصی های درون جمعیت با شوکر (باتوم برقی) به او حمله می کردند. کلیه خیابان های منتهی به خیابان انقلاب توسط گله های نیروی انتظامی بسته بود. علیرغم اینهمه تدابیر جمعیت رفته رفته در میدان انقلاب و چهار راه ولیعصر جمع شده و راهپیمایی کرده بود. تهران در این روز چهره یک شهر آشوب زده را داشت.

در مقابل درب اصلی دانشگاه تهران چندین بنر که روی آن شعارهایی مربوط به روز غدیر یعنی مال روز 15 آذر بود را طوری قرار داده بودند که درون دانشگاه دیده نشود. هر بنر حدود بیست متر در سه متر بود و بدون شک چند صد هزار تومان خرج چاپ و نایلونش شده بود.

در جلوی سردر پشت درب اصلی دانشگاه حدود سی نفر نیروی انتظامی با کلاه کاسکت سفید رنگ بطور منظم ایستاده بودند تا مانع خروج دانشجویان از دانشگاه شوند. تعداد بسیار زیادی موتورهای ضد شورش که هر یک دو سرنشین داشتند و در کوله پشتی هایشان انواع سلاح ها را داشتند و چراغ هایشان را روشن کرده بودند، هر از چند گاهی به طرف تجمعات پراکنده مردم حمله کرده و سعی می کردند که مردم را پراکنده کنند، اما نمی توانستند. جمعیت آرام و بدون ترس به راهپیمایی ادامه می دادند. میدان انقلاب نیز مملو از جمعیت و همچنین انواع و اقسام نیروهای بسیجی و موتورهای روبروکاپ بود. پیرمردی که این صحنه را دیده بود، می گفت که میلیونها تومان خرج این نیروهای سرکوب می کنند و بعد سهمیه بنزین خودروهای شخصی و عمومی را به بهانه تحریم نصف کرده اند.

در اتوبوس در قسمت زنان بحث داغی در گرفته بود دختر جوانی ادعا می کرد که فوق لیسانس است و می گفت که اینها که در تظاهرات شرکت می کنند عده ای بیکار هستند که برای عکس گرفتن و فرستادن آن برای بی بی سی و صدای آمریکا می آیند بیرون و شعار می دهند و این در حالیست که مردم مشکلی ندارند و آنهایی هم که مشکل دارند به خاطر اینست که تلاش به حد کافی نمی کنند! اینها را با صدای بلند می گفت و بنظر بخش فرهنگی بسیج بود. زن میانسالی که کنارش ایستاده بود با خونسردی بهش گفت که صدات از جای گرم در می آید من کاری به تظاهرات ندارم، اما بهت بگم که من فرهنگی هستم و بعد از سی سال خدمت سیصد تومان در ماه حقوق می گیرم، چرا بایستی اینجوری باشی؟ من سه تا بچه دارم و کلی بایستی اجاره بدهم. زن دیگری بهش گفت که سه تا بچه دارد، همه لیسانس دارند اما بیکارند و نمی توانند ازدواج کنند. دختر گفت که در همه جای دنیا شورشیان را

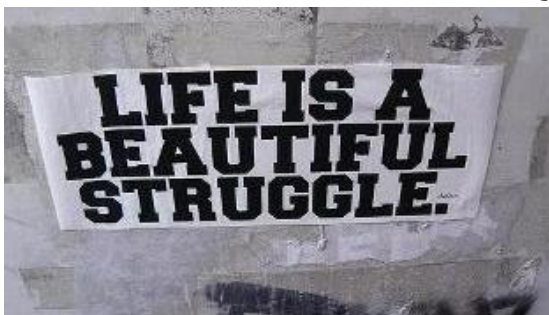
سرکوب می کنند و دختری بهش جواب داد که هیچ کجا مردم را بخاطر اعتراض شکنجه و اعدام نمی کنند.

رفته رفته در قسمت مردها هم بحث در گرفت يك نفر به دختر گفت جیره خوار و پیرمردی می گفت: "البته تظاهرات فایده ای ندارد، چون بجایی نمی رسد و رهبران بایستی از پایین بروند بالا نه از بالا به پایین"، مرد دیگری نیز گفت که من طرفدار دولت نیستم، اما اینها همشان مثل همدن همین کروی خودش قبلاً زندان داشت که یکی جواب داد که ما کلاً این حکومت را نمی خواهیم و خواهان جمهوری دمکراتیک هستیم.

در اتوبوس دیگری هم باز دو دختر بسیجی شروع به دفاع از حکومت کردند که فوری با اعتراض چند زن میانسال روبرو شدند زنی گفت که من زمان شاه هم سرکوب را دیدم اما اینها سرکوب شدیدتری می کنند. پسر جوانی هم می گفت که در روز سیزده آبان دوبار باتوم خورده و در تظاهرات هم نبوده و فقط از شرکت بیرون آمده برای خرید سیگار که موتوری ها با باتوم او را زده بودند. او به يك جوان ریز نقش ریشو که پیراهن سیاه داشت رو کرد و گفت که موقع بیرون رفتن نکند گرفتار تک تیر انداز بشویم با این محاسنت! پسرک با خجالت گفت نه!

حدود ساعت يك برگشتم بسمت میدان آزادی دیدم که نرسیده به

ایستگاه بهبودی سمت چپ در جلوی دانشگاهی دانشجویان زیادی به خیابان آمده اند و دست جمعی شعار "مرگ بر دیکتاتور!" و شعارهای دیگر می داند. در دانشگاه شریف هم جمعیت زیادی از دانشجویان پشت در دانشگاه جمع بودند و بنر بزرگی در دستشان بود که رویش نوشته بود که "حکومت به کفر می ماند، اما به ظلم نمی ماند" و بیرون جلوی در تعداد زیادی نیروی انتظامی مانع بیرون آمدن آنها بودند.



بعد از ظهر حدود ساعت پنج دوباره از جلوی دانشگاه رد می شدم دیدم در میدان انقلاب و جلوی دانشگاه جمعیت چند برابر شده و جمعیت زیادی نیز در حال خروج از متروی میدان انقلاب بودند. تاریکی فرا رسیده بود و نیروهای انتظامی پراکنده در اطراف دانشگاه تهران خیلی هایشان نمی دانستند که چکار کنند چون مردم شعار نمی دادند و فقط راهپیمایی می کردند اما نیروهای موتورسوار هار بودند و هر از گاهی تلاش می کردند که جمعیت را پراکنده کنند و زمانی که با باتوم جوانی را می زدند، مردم دیگر هو می کردند و ماشینها بوق می زدند. مرد میانسال زحمتکشی در اتوبوس می گفت که صبح خیلی شلوغ بوده و افسری داشته جوانی را کتک می زده که او اعتراض می کند، اما افسر ضربه ای هم به او می زند. او می گفت که اینها کارشان تمام است و مردم حقوق خودشان را می خوانند و ترسشان ریخته و دیگر به خانه ها بر نمی گردند. در این هنگام جوان ها پرشور حکومت را مسخره می کردند یکی می گفت: "قرار بود گل بدهند به دانشجویان اما دور از جونتان گه دادند. همشان جیره خوار هستند." و به این نیروهای سرکوب می گفتند، مرگ بر موتوری جیره خوار، یکی دیگر می گفت که اگر یکی به عبای خامنه ای ایراد بگیرد، می برندش زندان و اینها که می بینی لبنانی و فلسطینی با اشاره به نیروهای سرکوبگر که با سپر ایستاده بودند- هستند و باید حسابشان را برسیم! یکی دیگر گفت که بابا فلسطینی ها هم از ما بدبخت تر هستند ما لااقل اتاقی داریم اما آنها همین را هم ندارند و بهر حال آنها هم انسانند اما اینها حیوانند و پول مردم را به باد می دهند. یکی دیگر گفت که الان فلسطینی های مقیم اروپا به ما ایرانی ها فحش می دهند، چون حکومت ایران نیروهای مرتجعی را مانند حماس تقویت کرده و باعث سرافکندگی

یک هفته قبل از 16 آذر

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - شماره سه

دولت روزهای قبل از روز دانشجو را تعطیل کرده است. همه می گویند ترسیده است. دانشجویان شهرستانی را فرستاده به شهرشان تا روز دانشجو را کنترل کند. شنیده می شود که خوابگاهها را تخلیه کرده است، البته اجباراً. یعنی کسانی که کار داشتند و یا امتحان داشتند و می خواستند در خوابگاه بمانند اجباراً باید می رفتند. همچنین دانشجویان فنی - مهندسی که پروژه داشتند اجباراً به عسلویه فرستاده اند تا در این مدت تهران نباشند.

سوار اتوبوس می شوم. خیلی شلوغ است همه سر و کول هم سوار شده اند. داخل اتوبوس خیلی گرم است. با هر ترمز همه روی هم می افتند و بالاخره صدای اعتراض بلند می شود. زنی می گوید: "تا کی اینهمه تحقیر شویم؟! عین گوسفند سوار شده ایم. اینهمه لباس باید بپوشیم، روسری سر کنیم. صبح تا شب دروغ و حرف زور بشنویم. کی نجات پیدا می کنیم؟!" دختر جوانی می گوید: "به زودی! 16 آذر نشانمان می دهیم." یکی دیگر می گوید: "اینا که تعطیل کردند همه برن مسافرت." دختر جوان دیگری می گوید: "آنهايي که می خواهند تظاهرات کنند، هستند و نمی روند." زن معترض می گوید: "خدا کمکمون کنه!" می گویم: "کدام خدا؟ هر کاری خواهیم بکنیم، خودمون هستیم. خدا کجا بود؟!" می گوید: "ته دخترم! خواست خدا خیلی مهمه. خدا خواست ما اینهمه سال زجر بکشیم و تحمل کنیم و بعد خودش هم راه رو برامون باز



کرد تا بیایم تو خیابونا." می گم: "مگه خدا مریضه که اینهمه به همه زجر داد؟! مردم خودشون برای گرفتن حقتون اومدن تو خیابونا. چرا این خدا این مدت از اینهمه جون محافظت نکرد؟! چرا اینهمه کشته و ناپدید شدن؟! جوابی نمیده و با یک دختر دیگه وارد صحبت می شه که "من دین رو قبول ندارم. محمد هر کس که بود، اصلاً می گیم آدم خوب و باهوشی بود. اون مال زمان خودش بود. به ما چه که حرفهای اونو الان ما مجبور باشیم قبول کنیم و اجرا کنیم. ما اصلاً چه می دونیم اون از طرف خدا این حرف رو زده؟! اون آدم باهوشی بوده و دیده مردم اون موقع جاهل هستند و میشه به این شکل بهشون حکومت کنه. ما الان نمی خوایم دین رو پیاده کنیم. حسین مگه آدم خوبی بود، ملتش رو جمع کرد و برد توی یه صحرای بی آب و علف و همه را به کشتن داد و چرا ما حالا بیایم بزنیم تو سرمون به خاطر حسین؟!" زنی دیگر وارد بحث می شود که "خانم این چه حرفاییه می زنین؟ مگه میشه آدم بدون دستورالعمل زندگی کنه. شما اینجوری بچه هاتونو تربیت می کنین؟" بحث بالا می گیره و پیاده می شم. اما همه امید به 16 آذر دارند و منتظرن از راه برسه.

دو روز قبل از 16 آذر

امروز روز نیمه تعطیل است. دولت امروز را تعطیل کرده است. به خیابان می روم. خیلی شلوغ است. برخلاف تعطیلات دیگر انگار هیچ کس به مسافرت نرفته. شاید هم همه منتظرند؟! منتظر 16 آذر!

فلسطینی ها شده است.

پیرمردی می گفت خوبست که مردم به خیابان آمده اند اما متأسفانه جوان ها آگاهی کمی دارند مثلاً از يك جناح دفاع می کنند در حالیکه اینها همه مثل هم هستند. او با ناراحتی گفت که دولت حتی تحمل زنان داغدار در پارک لاله را که خواهان روشن شدن علت مرگ عزیزانشان در روز شنبه بودند را نداشته و تعدادی از آنها را دستگیر کرده است.

هر بار که نیروهای انتظامی به کسی حمله می کردند مردم داخل اتوبوس یکصدا هو می کردند و فحش می دادند یکی می گفت: "الان مثل سال قبل از انقلاب است، بزودی حکومت سرنگون می شود!"

حدود ساعت هفت شب خیابان های اطراف دانشگاه تهران شبیه صحنه جنگ شده و دود گاز اشک آور همه جا را فرا گرفته و دانشجویان و زنان به سمت میدان آزادی می روند که دسته ای از موتورهای ها بناگهان از پشت حمله می کنند و با باتوم یکی دو نفر را می زنند و با تیر مشقی سرو صدا ایجاد می کنند و جمعیت به آرامی پراکنده می شود. جمعیت پراکنده دور از چشم نیروهای سرکوب شعار "مرگ بر دیکتاتور!" سر می دهند.

برنامه بیست و سی سیما و اخبار 9 شب عمدتاً تظاهرات عده ای طرفداران دولت درون دانشگاه را نشان داد که معلوم نبود کجا بود و در ضمن بخشی از تظاهرات دانشجویان مخالف دولت را هم نشان دادند که شعار می دادند: "استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی!" و عکس خمینی را پاره کرده بودند و در جایی دیگر سطل های آشغال را آتش زده بودند.

کل حرف اخبار دولتی این بود که ماهیت واقعی 16 آذر ضدآمریکایی بودن آن بوده و بخشی از تظاهرات که "مرگ بر روسیه!" می گفتند را نشان داد و بخشی از حرف های خمینی سی سال پیش را نشان داد که می گفت برخی مرگ بر شوروی می گویند که مرگ بر آمریکا ندهند. خلاصه خیمه شب بازیشان حد و مرزی ندارد.

بطور کلی روز مبارزاتی خوبی بود علیرغم کمتر شدن تعداد تظاهرکنندگان بنا بر اخبار و سخنان فعالین دانشجویی از لحاظ کیفی شعارها رشد خوبی داشته مثلاً يك فعال دانشجویی که از تهران با بی بی سی صحبت می کرد، می گفت که شرکت زنان و ملیت ها با شعارهای خودشان چشمگیر بوده که نشان از مخالفت با تبعیض جنسیتی و قومی دارد.

بنا بر اخبار تا کنونی درگیریهای شدیدی در خیابان های اطراف دانشگاه رخ داده و دانشجویان و مردم با آجر به نیروهای سرکوب حمله کرده و در برخی جاها شعار مرگ بر خامنه ای می داده اند. در میدان ونک و خیابان ولیعصر نیز تجمعاتی بوده است. در شهرهای مشهد، شیراز، اراک، اصفهان، شهرکرد، تبریز، قزوین و همدان در چند دانشگاه تجمعات ضدحکومتی رخ داده است. ■

هشت شب 16 آذر 1388

■ نشریه "پرسه" در دانشگاه تهران منتشر شد.

www.parsehmag.blogfa.com

■ شماره اول "جهان نوین" منتشر شد.

www.jahanenovin.blogspot.com

■ شبنامه "اعتراض" در دانشگاه شیراز منتشر شد.

www.shabname-eteraz.blogspot.com



و اینک 16 آذر

16 آذر مردمی

از خیابان آزادی مأموران امنیتی همه جا ایستاده اند، در هر گوشه و کنار. مردم همه توجهشان به آنهاست و با هم پیچ می کنند. حضور جاسوس های لباس شخصی خیلی زیاد است و مردم این را خوب می دانند و به آرامی و با حواس جمعی صحبت می کنند. زن مسنی که در حال صحبت با دختر جوانیست، می گوید: "چرا فکر می کنید اگه موسوی بیاد مشکلاتمون حل میشه؟ حالا که مردم ریختن بیرون و می خوان تغییر به وجود بیارن باید همه چیز را زیر سؤال ببرند و تغییر بدهند. موسوی هم از خودشونه و یکی مثل همیناست و فرقی نمی کنه. زمانی که نخست وزیر بود، من جوون بودم و گشت های ثارالله که مال کمیته های انقلاب اسلامی بود رو خود موسوی درست کرده بود که زنها رو می زدند و می بردند. یک خفقانی اون موقع حاکم بود که حد نداره. اشتباه سال 57 ما رو تکرار نکنید! به اینا امید نداشته باشید!" دختر جوان گفت: "توی دانشگاه ما هیچ کس طرفدار موسوی نیست اما برای اینکه به اعتراضشون شکل مشروعی بدن اسمشو میارن. اما نمیخوان اون بیاد سر کار." دختر دیگری که در حال صحبت با پسر جوانیست و دانشجوی دانشگاه تهران است، می گوید: "کلاسها تا ساعت 9 تشکیل شده و بچه ها سر کلاسهای 9 به بعد نرفته اند. همه درها رو تحت کنترل دارن و نمیذارن بدون کارت برین تو."

به انقلاب می رسیم. نیروهای زیادی همه جا رو تحت کنترل دارن. همه مغازه ها تعطیله. اما جمعیت زیادی در خیابون و پیاده روها در حال حرکت هستند. پیاده روی سمت دانشگاه را از سر خیابان 16 آذر تا سر خیابان قدس یعنی انتهای دانشگاه بسته اند. خیابان 16 آذر و قدس هم کاملاً بسته است و اجازه ورود نمی دهند. یک داربست به طول میله های دانشگاه و عرضی که بلندتر از سر در دانشگاه است در جلوی دانشگاه قرار داده اند تا مردم نیبند داخل دانشگاه چه خبر است. مردم از دیدن چنین داربستی خنده شان می گیرد. پشت داربست پر از مأمور است. یک لباس شخصی که صورتش را کاملاً پوشانده به بالای کیوسک تلفن رفته و در حال فیلمبرداری است. مردم را مدام با باتوم تهدید می کنند که نایستند و به پیاده

روها و خیابانهای اطراف بروند. به وصال می روم. تمام خیابان مملو از نیروست و شهر یک حالت ملتهب و غیرعادی و در حالت یک حکومت نظامی تمام عیار قرار دارد. از دیدن این همه بیسیجی حالت تهوع می گیرم. وقتی حرف می زنند، لمپنیسم را به خوبی می فهمی. دوباره دور می زنم و به سمت انقلاب برمی گردم. از سمت بلوار کشاورز وارد خیابان 16 آذر می شوم. سیستم فیلترینگ ورود به دانشگاه فعال است. فقط کسانی را که کارت دارند، آنها بعد از بررسی دقیق کارت که مال خود فرد باشد، به او اجازه می دهند که وارد شود.

ساعت 11:30 دقیقه است. ناگهان صدای شعار دانشجویان را از درون دانشگاه می شنوم. "مرگ بر دیکتاتور!" از بیرون که می بینم جمعیت زیادی هستند. از نمادهای سبزشان می فهمم که بیسیجی نیستند. خیابان زیر پاهایم می لرزد. دلم می خواست مثل سالهای پیش الان داخل دانشگاه بودم. مأمورها نمی گذارند که بایستیم. وقتی اعتراضها آغاز می شود، آنها هم وحشی تر می شوند. همه را به آن سمت خیابان روانه می کنند. پیرزنی می گوید: "پشت چراغ قرمز عابر بایستید! خودش تجمع می شود." همه دست هم را گرفته اند. بالاخره به آن دست خیابان می رویم. اما آنجا را هم بسته اند. نمی گذارند رد شویم و باید از خیابان 12

فروردین برویم توی فرعی ها. با چند دختر جوان همراه می شوم. یکیشان که به موسوی رأی داده می گوید: "پشیمانم و البته خوشحالم که نشد. خیلی خوشحالم که احمدی نژاد انتخاب شده." می گه: "چهره واقعی موسوی بعد از اعتراضات مشخص شد. همش میگه جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر! مردم می گن دین از سیاست جدا باشه. اون میاد می گه نه دین ما خوبه با مال حاکمیت فرق داره. می گه من راه خمینی رو میرم. مگه خمینی کی بود؟! مگه همونی نبود که دستور اعدامهای سال 67 رو داد و مگه 3 سال دانشگاههارو تعطیل نکرد؟! مگه اینهمه جوانها و دانشجو ها رو نکشت؟! خوشحال میشم که اینا رو می گه. از اینکه مردم اینهمه آگاه شدن خوشحالم. اونم می گه: "من با خیلی ها که صحبت می کنم، دیگه دغدغه شون موسوی نیست. دیگه 2-3 ماه بعد از انتخابات همه خواستشون تغییر کرد." درست می گه اما کاش در عمل و شعارها و نمادها هم این موضوع رو نشون می دادند. البته اگر یک آلترناتیو قوی جلوشون باشه قطعاً این اتفاق می افته. اینجاست که باید به فکر این باشیم که راههای ارائه آلترناتیوهای درست رو پیدا کنیم تا بتونیم هرچه وسیعتر اونو به مردم بشناسانیم.

بالاخره به میدان انقلاب می رسیم. میگن توی ولیعصر درگیریه. سوار ماشین می شیم. توی راه چندین بار گازاشک آور می زنند. از جلوی دانشگاه که رد می شیم، می بینیم که بیسیجی های زن و مرد بساط نماز جماعت پهن کردند. واقعاً مسخره است. مرکز علم تبدیل شده به مرکز خرافه و جهل و عقب ماندگی. امروز حضور درجه دارهای زن خیلی زیاده. یکی می گه: "این رو آوردن تا دخترها رو راحت تر بگیرن." یکی از برادرها داره دود سیگارشو توی چشم خانم استوار که در اثر گازاشک آور سوخته می فرسته!!! امروز زنه های مسن رو می بینم که همه با کفشهای محکم، ماسک، عینک و شیشه آب اومدن. همه به هم کمک می کنند. تا مردم یک جا جمع میشن، حمله می کنند. سر یکی از خیابونها با جوانی که اعتراض می کند، درگیر می شوند و با باتوم حسابی کتکش می زنند. در این میان دو نفر که کاور پلیس پوشیده اند، از این صحنه فیلمبرداری می



کنند و همچنین از موتورها و ماشینها و چهره تک تک مردم و از مردمی که داخل ماشینها هستند. چهارراه ولیعصر پیاده می شوم و به سمت میدان می روم. در جلوی در دانشگاه پلی تکنیک از سمت ولیعصر شلوغ است. دانشجوها تا دم در آمده اند اما مأموران جلوشان ایستاده اند و اجازه خروج به آنها نمی دهند. یکی می گوید: "تا ساعت 4 عصر به هیچ دانشجویی اجازه خروج از هیچ دانشگاهی را نمی دهند. به همین خاطر همه منتظرند تا 4 شود و دانشجوها به آنها ببینند." جلوی در پلی تکنیک می ایستم. حمله می کنند. به داخل آپارتمانی که درش را باز می کند، می رویم. بعد از چند دقیقه بیرون می آییم. تا میدان می روم و دوباره برمی گردم. تقاطع طالقانی از عابران فیلمبرداری می کنند و نیروی زیادی ایستاده است. دوباره به سمت پلی تکنیک می روم. ناگهان حمله می کنند. همه دوباره به سمت بالا می رویم. داخل طالقانی می شویم. ایستاده ایم که دوباره از پشت حمله می کنند. جمعیت آنقدر زیاد است که سرعت فرار و دویدن را کم می کند و چون آن خیابان پر از اداره و شرکت است همه موتورهایشان را در کنار پیاده رو که خیلی هم باریک است پارک کرده اند. چند نفر به زمین می افتند. از زمین و هوا باتوم می بارد. درحالیکه تلاش می کنم که فرار کنم، دستی رابر روی آلت تناسلی ام احساس می کنم.

بخش هایی از نامه سرگشاده خانواده کیانوش آسا

...احتراماً اینجانبان فاطمه فلاح، مادر و کامران آسا برادر جانباخته کیانوش آسا، گوشه‌ای کوچک، از ظلم بسیار بزرگی که بر نخبه مملکت، خانواده ما و جامعه علمی و صنعتی ایران وارد شده را بیان می‌کنیم...

...کیانوش آسا در روز ۲۳ خرداد برای انجام امور مربوط به پایان نامه دوره کارشناسی ارشد خود از کرمانشاه (زادگاهش) به دانشگاه علم و صنعت ایران برمی‌گردد و در روز ۲۵ خرداد یعنی ۳ روز بعد از انتخابات در تجمع میلیونی آزادی حضور پیدا می‌کند اما بعد از آن ما خبری از او نداشتیم پس از مطمئن شدن از گم شدن عزیزمان، در پی ۹ روز جستجوی مداوم گروهی و شبانه روزی کوچکترین خبرهای که به ما می‌رسید، ... ناباورانه روز سوم تیر جسد او را در پزشکی قانونی تهران با دهانی پر از خون ناشی از اصابت گلوله‌ها شناسایی کردیم در حالی که بارها از طریق جاهای مختلف به ما گفته بودند که کیانوش در اوین زندانی می‌باشد و ...

...طبق گفته‌های دوستان نزدیک، در آخرین لحظات حادثه، تنها یک گلوله به پهلو کیانوش اصابت می‌کند و زخمی می‌شود بعد از آن دیگر کسی از او اطلاعی ندارد و بر اساس گزارش پزشکی قانونی، جسد در تاریخ ۲۹ خرداد یعنی ۴ روز بعد از اصابت آن گلوله به مرکز پزشکی قانونی تهران تحویل می‌گردد اما وقتی که ما جسد را روز سوم تیر شناسایی کردیم دیدیم که علاوه بر آن گلوله، گلوله دیگری هم به گردنش اصابت کرده و بدین سادگی با جنایتی هولناک جان دانشجوی گرد جوان از خطه کرمانشاه را از او و خانواده و جامعه گرفتند...

...سالها در رنج و مرارت بسر می‌بردیم اما هیچگاه تصور نمی‌کردیم که از همه آن دورانی‌های ظلم و تجاوز صدام جنایتکار و آوارگی‌های پی‌درپی عبور کرده ولی سالها بعد، بعد از به ثمر نشستن زحمتهای شبانه روزی کیانوش آسا و خانواده اش در رسیدن او به این جایگاه علمی و نخبگی و دانایی، به همین سادگی آماج گلوله‌های کسانی قرار بگیرد که به ظاهر خود را ایرانی خوانده اما استفاده بی پروا از اسلحه بر علیه جوانان ایرانی و ریختن خون آنها را مجاز دانسته، این جنایت بزرگ را مرتکب شده و این چنین آتش به زندگی ما زده و غم و ماتم و اندوه را به خانه و خانواده و ماهها گریه‌های شبانه روز را بر مادرش تحمیل کنند و در این زمینه با طفره رفتن از این فاجعه عظیم و ویرانگر تا کنون هیچ شخص یا سازمانی پاسخگو نبوده است.

حال مصرانه کمترین تقاضای ما به عنوان خانواده کیانوش آسا که بزرگترین ظلم غیر قابل تصور بر ما تحمیل شده، در ابتدا، مشخص شدن زوایای نامعلوم این فاجعه است و اینکه کیانوش عزیزمان، که مظهر اخلاق، صلح، دوستی، پاکی، مهربانی و تلاشگری در راه علم، هنر و موسیقی عرفانی بود قبل از مرگ یعنی در روزهای ۲۵ تا ۲۹ خرداد در چه شرایطی بوده؟ کدام روز جان خود را از دست داده؟ محل نگهداری اش کجا بوده؟ بعد از زخمی شدن از گلوله اول آیا به بیمارستان انتقال داده شده؟ و در آن صورت در کدام بیمارستان بوده؟ و آیا بدن زخمی اش تحت درمان مناسب قرار گرفته یا نه؟ و لباسها، عینک، ساعت و تلفن همراهش در کجا نگهداری شده یا می‌شود؟ و چرا آنها را به ما تحویل نداده‌اند؟ و رسیدگی و پاسخ صریح، روشن و دقیق را به این جنایت بزرگ و ضد بشری که نفی‌کننده تمام اصول اولیه حقوق انسانها در هر آئین و مکتب و عقیده‌ای است وظیفه انسانی و ایرانی آن کسانی می‌دانیم که در جایگاه و مسئولیت این امر قرار دارند. امید آن را داریم بعد از پیگیری دقیق، نتیجه را در اختیار ما به عنوان خانواده داغدار کیانوش آسا قرار داده و مهمتر از همه بعد از معرفی عاملان و آمران این جنایت هولناک، محاکمه روشن و شفاف و مجازات قاتل یا قاتلین آنها با حضور خانواده کیانوش با هر لباس و در هر مکانی را خواستاریم...

عصبی می‌شوم. شک ندارم که از این مزدورهای کثیف بود. از خشم رعشه به تنم افتاده است. مردم که در حالت فرار به این چیزها فکر نمی‌کنند و تازه در این مدت این فکرهای غلط در مناسبات مردم خیلی تغییر پیدا کرده است. به یکی از موتورهای پارک شده در پیاده رو می‌خورم و پرت میشم توی جوی آب که پهنه اما عمقش زیاده و یکی از موتورها می‌افته رو پام. از جلو هم به مردم حمله می‌کنند و مردم وسط نیروها و باتومها پرس میشن. با بدبختی پامو بیرون می‌کشم و درحالیکه کفشم از پام دراومده، خودمو از توی جوی آب می‌کشم بالا. همینطور یک نفس مردم رو می‌زنند. یک تاکسی جلوم وایستاده که پر از مسافره. در جلو رو باز می‌کنم و به مردی که در جلو نشسته میگم که بکشه کنار تا بشینم و بتونم کفشمو پام کنم. مرد پیاده میشه تا من بشینم. وقتی اومد پایین دیدم بیسیم دستشه!!! منم سوار نشدم. اگرچه برخوردارش خوب بود اما خوب... گفت: "سوار شو تا کمی جلوتر پیاده شی از اینجا بری بیرون." گفتیم: "نه! الان کفشمو می‌پوشم و میرم." فکر می‌کرد که ترسیدم و سعی می‌کرد که منو اروم کنه، اما از باتوم و کتک خوردن نترسیده بودم. بیشتر از اون حرکت کثیف ضد زن ناراحت شده بودم. اگرچه می‌دونم این چیزی نیست و بلاهایی بدتر از این به سر زنها میارن و توی این تظاهراتها اتفاقاً این چیزا بیشتر خودشون نشون میده برای اینکه حضورزنها خیلی قویه و اونا میخوان تحقیر کنند. کفشمو پوشیدم و رفتم.

بالاخره از اونجا میام بیرون. میام توی یکی از خیابانهای منتهی به انقلاب. به سر خیابان می‌رسیم. چند تا دختر جوان ایستادند. ما هم می‌ایستیم. همینطوری مردم جمع میشن و میگن: "همین جا جمع شیم تا بقیه هم بیان!" بالاخره تجمع شکل می‌گیره شروع به خواندن یار دبستانی می‌کنیم. "یار دبستانی من، با منو همراه منی، چوب الف بر سر ما، بغض منو آه منی، دست من و تو باید این، پرده ها رو پاره کنه!" بچه ها فرار کنین! اومدن! چشم می‌افته به آن دست خیابان. گله ای از بسیجی های لباس شخصی پوش دارن میان به سمتمون. چیزی رو که می‌بینم، باور نمی‌کنم. زنجیرهای آهنی به کلفتی کابل دستشونه. یکیشونو به دلیل هیکل و قیافه عجیب غریبش می‌شناسم. توی 13 آبان لباس نظامی بسیجی تنش بود. ریش بلندی داره و موهاش ریخته و هیکلش آنقدر گنده است که 4 تا آدم معمولی می‌تونه پشتش قايم بشه. بالاخره فرار می‌کنیم. یک نفر دستمو می‌کشه توی یکی از مغازه ها که درشو به روی مردم باز کرده. صدای زنجیر میاد و فریاد و جیغ! پشت سرش صدای بسیجی ها که داد می‌زنن: "ماشالله! حزب الله!" یکیشون که پاش شکسته و ترک موتور نشسته با چوب دستشیش مردم رو میزنه. زن جوانی در داخل مغازه ای که پناه گرفتیم میگه: "خیلی خوشحالم که مسلمون نیستم. خیلی خوشحالم. متأسفم از این دینی که دارین." پسر جوان صاحب مغازه میگه: "کار اینا ربطی به دین نداره. انسانیت داشتن ربطی به دین نداره."

بعد از چند دقیقه میام بیرون. میرم سمت انقلاب. مردم کمی الله اکبر میگن. اما انگار همه منتظرن تا ساعت 4 بشه. جوانی میگه: "عاشورا تاسوعا می‌ترکونیمشون!" یکی دیگه میگه: "امسال نمی‌خواهیم نماد سبز بیاریم توی عاشورا. قرمز و مشکی میاریم." از یک نفر که سبز دو آنتیسه است، می‌پرسم: "چرا می‌گن نمی‌خوایم سبز بیاریم؟" میگه: "چون نمی‌خوان حکومتو تحریک کنن." نمی‌دونم شاید هرکس برداشت خودشو از این موضوع داره. اما مردم که تا حالا می‌خواستن و در عمل هم نشون دادن که حکومت رو تحریک کردند و ترسی هم ندارند. از آمار دستگیری های امروز هنوز خبری نداریم. باید منتظر باشیم، ببینیم ساعت 4 چی میشه... اگرچه امروز مردم نتونستن تجمع داشته باشند و خیلی پراکنده بود، اما این 16 آذر خیلی مردمی بود. اینترنت قطع، اما تلفنها قطع نشده. آخه دیگه مخابرات دست سپاه افتاده و می‌خواد بشنوه که مردم چی میگن. ■

تاریخ جنبش دانشجویی به روایت حزب الله



اسد سیف - منبع سایت شهردان نیوز

حکومت ایدئولوژیک برای اینکه هستی خویش به توده مردم بباوراند، تاریخ جعل می‌کند تا به روایت خویش از رویدادها، حقانیت بخشد. حادثه‌ها را دستکاری می‌کند تا حقیقتی دیگر از واقعیت بسازد و هستی ضدتاریخی خویش، تاریخ چنین است که می‌بینیم در ماشین تاریخ‌سازی جمهوری اسلامی به یکباره چیزهایی تولید می‌شوند که پیش از آن ندیده، نشنیده و نخوانده بودیم. حاکمیت رویدادها را مسخ می‌کند تا در پناه آن "امت" صاحب هویت گردد، همیشه در "صحنه" بماند و در صف لشکر حزب الله پیش تازد.

"جنبش دانشجویی ایران، از آغاز تا انقلاب اسلامی" از جمله چنین تولیدهایی است که عمادالدین باقی فراهم آورده، با این ادعا که، این کتاب می‌خواهد بر "فقر تاریخ پژوهی در ایران" غالب آید و در برابر "بیراهه‌هایی" قرار گیرد که برخی در "تدوین و تألیف تاریخ انقلاب اسلامی می‌پیمایند." او دمکرات‌مآبانه توصیه می‌کند که "نیروهای چپ باید خود به تقریر تاریخ چپ و جنبش دانشجویی بپردازند که البته نوشته‌اند بدون آنکه اهمیتی به جریان اسلامی جنبش دانشجویی بدهند." (ص 17)

ادعاهای بزرگ عمادالدین باقی را در پژوهش 350 صفحه‌ای او دنبال می‌کنیم؛

نویسنده خود تجربه دانشگاه در پیش از انقلاب ندارد. در مقطع انقلاب تازه مدرسه را به پایان رسانده، وارد سپاه می‌شود، پله‌های ترقی را در دستگاه حکومت نو بنیاد طی می‌کند، به بارگاه امام راه می‌یابد، در دفتر نخست‌وزیری مشغول به کار می‌شود، به مدت ده سال به عنوان معاون پژوهشی تنظیم و نشر آثار آیت الله خمینی مشغول به کار می‌شود و در همین راستاست که در جمع‌آوری تاریخ شفاهی ایران، سخنان دانشجویان سابق را کنار هم ردیف کرده و از آنها تاریخ "جنبش دانشجویی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی" را تدوین می‌کند.

مصاحبه‌شوندگان بدون استثناء همگی حزب الله هستند. لطف الله میثمی تنها کسی از آن میان است که پیش از انقلاب به عنوان عضو سازمان مجاهدین در زندان به سر می‌برد. بدینسان گام نخست تاریخ‌نویسی همین‌جا متوقف می‌گردد. محقق از میان مصاحبه‌ها آنها را برمی‌گزیند که با مسیر فکری او همخوان است. به روایتی دیگر، مصاحبه‌شوندگان از "من" خویش می‌گویند، توهّمات خود را اصل قرار می‌دهند، از سکوی پیروزی که امروز بر آن تکیه زده‌اند، در غیاب بسیار کسان، زبان‌های بسته و یا به خاک خفته، چنان حوادثی از خود می‌بافند و آنقدر تکرار می‌کنند که خود نیز باورشان می‌شود؛ در امر مبارزه با رژیم شاه "رستم دستان" بوده‌اند. محقق در میان تلی از راست و دروغ می‌کوشد تاریخی کشف کند که شایسته این رژیم باشد.

به اعتبار سخنان کتاب، مذهبی‌ها در پیش از انقلاب آدم‌هایی هستند ساده که با ذهنی تهی وارد دانشگاه می‌شوند. در آغاز دانشجویان سال‌های بالا مترصد فرصت‌اند تا آنها را شکار کنند، صیاد اگر از مذهبی‌ها بود، صید را به نمازخانه می‌کشاند، کتابی از شریعتی و یا مطهری و بازرگان به دستش می‌دهند تا بدینوسیله انقلابی گردد.

مذهبی‌های دانشگاه دشمن چپ‌ها هستند، عدشان در دانشگاه‌ها زیاد نیست ولی کم‌کم از سال 1355 بر شمارشان افزوده می‌شود.

افرادی هستند که در کلیت خویش ضد شاه که هیچ رفتار رژیم را بر نمی‌تابند. می‌خواهند دانشگاه را به آشوب بکشانند و انقلاب راه بیندازند. به جان مأموران گارد دانشگاه می‌افتند و کتکشان می‌زنند، با ساک‌های پُر از سنگ به دانشگاه می‌آیند تا همه‌چیز را بشکنند و درهم ریزند. ساواک که به زعم آنان هم‌مجا حضور دارد، آنان را دستگیر نمی‌کند، قادر به این کار نیست، حتا نمی‌تواند جلسات مخفی پنجاه نفره آنان را برای راه‌اندازی اعتصاب کشف کند. مذهبی‌ها اما دوست دارند بازداشت شوند. در زندان‌ها مقاومتی از چپ‌ها هستند. با اینکه تا سال 55 محبّه در دانشگاه کمتر دیده می‌شد، دختران بی حجاب را بر نمی‌تافتند. "گروه ضربت" تشکیل می‌دادند تا با پورش به هر دختر و پسری که با هم بودند، با کتک زدن آنان، محیط دانشگاه را اسلامی گردانند. از هرچه کراوات و لباس شیک متنفرند، بی‌حجابی را بی‌بندوباری می‌دانند، از کاه کوه می‌سازند تا شاه را دشمن باشند. هر حرکت دانشجویی برای آنها بهانه‌ای است جهت اغتشاش. هیچ خواست صنفی ندارند. اوج فعالیت‌هاشان برپایی نماز جماعت، گوهوردی و خواندن جمعی قرآن است.

در ادامه با توجه به متن کتاب، در سراسر سال‌های پیش از انقلاب دانشجویان مسلمان در دانشگاه‌ها مسجد داشته‌اند، در هر دانشکده نمازخانه و کتابخانه دانشجویی داشته‌اند، جلسات بحث و بررسی داشته‌اند، سخنران دعوت می‌کرده‌اند، شریعتی، مطهری، بازرگان، جلال‌الدین فارسی و دیگران به دعوت آنان جهت سخنرانی به دانشگاه می‌آمدند، جلسات تفسیر قرآن داشته‌اند و در واقع آزادبهای آنان به آن اندازه بوده است که محقق بی آنکه خود متوجه باشد، صفحات بسیاری را به آن اختصاص داده است و در برابر این همه آزادی نمی‌گوید که دانشجویان چپ از تمامی این امکانات محروم بوده‌اند.

محقق می‌خواهد ثابت کند که خرداد سال 1342 آغاز انقلاب بوده است و آیت الله خمینی از همان آغاز رهبر مورد پذیرش مردم. در این راه آنقدر دروغ می‌بافد و سند جعل می‌کند که اگر به آنها پرداخته شود، ده برابر حجم کتاب او خواهد بود.

باقی چهل سال جنبش دانشجویی ایران را به مبارزه مذهبی‌ها علیه چپ‌ها که فکر می‌کند در اکثریت بوده‌اند، خلاصه می‌کند. به زعم او سه نوع دانشجو داریم؛ مذهبی، چپ، و بی‌بندوبار که این آخری در نهایت با چپ‌ها همراه بوده است.

باقی چون خود تجربه دانشگاه در پیش از انقلاب ندارد و از سویی دیگر، به اعتبار این اثر، تاریخ نمی‌شناسد و تاریخ‌نویسی نمی‌داند، لازم نمی‌بیند در تدقیق ادعاهای خویش سند و مدرک ارایه دارد. هر آنچه را که در محکومیت چپ لازم بدانند، اختراع می‌کند تا به نام تاریخ به خورد "امت" بدهد.

چپ‌ها در این کتاب آدم‌هایی هستند نوکر بیگانه، توطئه‌گر و ضد‌مذهب که معلوم نیست چه می‌خواهند و برای چه فعالیت می‌کنند. چپ‌ها تا سال 1355 در دانشگاه‌ها اکثریت داشتند اما از این سال به بعد، با رشد مذهب و افزونی عده دانشجویان مذهبی در اقلیت قرار می‌گیرند.

گواهان باقی در این کتاب همچون خود او دروغ می‌گویند. می‌دانند که بسیاری از فعالین دانشجویی در زندان‌های آنها کشته شده‌اند، زنده‌ماندگان، آنان که در ایران زندگی می‌کنند، قفلی بر دهان دارند، پس با خیال آسوده هرچه خوش دارند بار تاریخ کرده‌اند.

به قول تاریخ بی‌هقی، اخبار گذشته را "یا از کسی بباید شنید یا از کتابی بباید خواند و شرط آن است که گوینده ثقه باشد و راستگو و نیز خود گواهی دهد که آن خبر درست است."

آقای باقی و گواهان او در این اثر متأسفانه راستگو نبوده‌اند و نویسنده لازم ندیده به کتاب‌های تاریخ رجوع کند تا حداقل اشتباهاتی تاریخی خود را، که من بیش از صد مورد آن را یادداشت کرده‌ام، اصلاح کند.

این کتاب را که تا کنون چندین بار تجدید چاپ شده، انتشارات "جامعه ایران" منتشر کرده است. ■

«دفاع از زنانگی» با نگاه مرد سالارانه!



رویا سرکش

مجید توکلی پس از سخنرانی اش در مراسم 16 آذر امسال در دانشگاه امیرکبیر بازداشت شد. جمهوری اسلامی اعلام کرد

که مأموران وی را هنگامی که قصد داشت با حجاب و لباس زنانه از دانشگاه خارج شود، بازداشت کردند. آنان به خیال خود برای تحقیرش، تصویر وی را با حجاب منتشر ساختند.

تا اینجا، ماجرا روشن است. این عمل و رفتار قبل از هر چیز نشانه ماهیت زن ستیز حاکمان مردسالار در ایران بوده و هست. طبق فرهنگ و ارزشهای اسلامی آنان، مرد نبودن نشانه ضعف است. هر مردی که به هر دلیلی رفتاری زنانه از خود نشان دهد شایسته تحقیر و سرزنش است. این تفکر متعلق به عهد بوق است. جمهوری اسلامی بارها از این شیوه برای باصطلاح ضربه زدن به مخالفان خود سود جسته است. اگر زمانی چنین شیوه هایی می توانست افکار مردسالارانه افشاری عقب مانده در جامعه را تحریک کند، امروزه آشکارا به ضد خود بدل شده است. درست در زمانی که کرور کرور زن و دختر جوان در سنگرهای خیابانی نبرد با مأموران انتظامی و بسیجی ها را هدایت می کنند، چنین تبلیغاتی از سوی جمهوری اسلامی مانند هوا کردن پر کاه در میانه توفان است.

تا آنجایی که به مجید توکلی برمی گردد او مانند هر جوان مبارزی حق داشته و دارد از هر ابتکار عمل انقلابی برای حفظ خود از گزند مأموران انتظامی سود جوید.

اما ماجرا به اینجا خاتمه نیافته است. مردان طرفدار موج سبز در خارج از کشور به ظاهر چهره ای فمینیستی به خود گرفته و هر یک با انتشار عکس خود پوشیده در حجاب یا روسری (البته عمدتاً به رنگ سبز) ظاهراً به دفاع از مجید توکلی و محکوم کردن رفتار جمهوری اسلامی اقدام کرده اند. اینکه مردانی در جامعه پیدا شوند که زن بودن را عیب ندانند امر مثبتی است، اما واقعیت این است که رفتار این مردان ربطی به دفاع از حقوق زنان ندارد. در جامعه ای که حجاب سمبل اسارات زن و یکی از موضوعات مهم مبارزه در ایران است، حجاب بر سر کردن نشانه عقب ماندگی و سرفرود آوردن در برابر اخلاقیات و ارزشهای اسلامی است.

این نمایش قبل از اینکه نشانه دفاع از «زن بودن» باشد، دفاع از چادر و روسری است. بی جهت نیست که شیرین عبادی در تجلیل از این مردان ابراز خوشحالی کرده و خطاب به آنان گفته که «چادر مادر و روسری خواهرتان را ننگ ندانسته و با افتخار آن را سر کردید.»⁽¹⁾ انگار نه انگار که چادر مادر و روسری خواهر در جامعه ما نشانه بی حقوقی مفرط زنان جامعه ماست. حجاب یکی از نشانه های اصلی حاکمیت دینی و سرکوب زنان تحت این حاکمیت است. به جرأت می توان گفت که جمهوری اسلامی بدون حجاب زنان دیگر جمهوری از نوع اسلامیش نیست. جالب اینجاست که این دفاعیه قلابی از فمینیسم زمانی صورت می گیرد که تمامی رهبران و صاحب نظران موج سبز از اصلاح طلبان حکومتی تا ملی مذهبی ها پیشاپیش از همان فردای خیزش خرداد ماه امسال اعلان کرده اند که طرح هرگونه مطالبات زنان در شرایط کنونی اشتباه است و موجب تضعیف موج سبز و شکاف در بین آنان خواهد شد.⁽²⁾ این چه جنبشی است که در تضاد با طرح خواسته ها و مطالبات نیمی از آحاد جامعه قرار دارد. به رهبران موج سبز حتی اصلاح طلب هم نمی توان گفت، آنان قصدشان ترمیم این نظام ضدزن است.

تبلیغ و استفاده از این نماد قبل از آنکه نشانه اعتراض به سرکوبگران اسلامی باشد نشانه فصل مشترک داشتن با نظام جمهوری اسلامی است. نشانه رقابت رهبران سبز در حفظ و احیای اخلاقیات و ارزشهای اسلامی به گونه ای دیگر است. مردم - بویژه زنان ایران - سی سال است که مبارزه می کنند تا حجاب اجباری را براندازند و باصطلاح آنرا از خانه بیرون کنند، حال کسانی پیدا شده اند که می خواهند دوباره آنرا از پنجره وارد کنند و زیر جلگی آنرا به عنوان ارزشی مبارزاتی جا بیندازند.

نه هدف رهبران موج سبز دفاع از حقوق و منافع زنان است نه روشهای آنان. این روشها و نمادهای باصطلاح مبارزاتی تنها به کار جاودانه نشان دادن ستم بر زنان می آید. ■

منابع:

- 1 - رجوع شود به پیام شیرین عبادی تحت عنوان «برای مردانی که زن بودن را ننگ نمی دانند» درج شده در سایت عصر نو
- 2 - رجوع شود به مصاحبه کاظمیان با علیرضا علوی تبار (درج شده در سایت ملی مذهبی ها) و همچنین مقاله نوشین احمدی خراسانی تحت عنوان «ده روزی که ایران را لرزاند»

٭٭٭٭٭

بخش هایی از مصاحبه ناصر زرافشان با رادیو ندا

آرایش صحنه سیاسی در 16 آذر امسال

تغییر کرده است

...انتساب همه این جریانات به یک جریان نامشخص و بی چهره ای - تا اینجا - موسوم به موج سبز یک مقداری از لحاظ تبلیغاتی با فرصت طلبی های سیاسی قابل فهم و توجیه است ولی از تحلیل سیاسی دور است... من امیدوارم به کسی برخورد. من توی این موج سبز فکر و تفکر نمی بینم...

...با تشدید آهنگ تحولات جامعه الان وقتش است که توی هیجانان و تب و تب شعارها و احساسات تند و شعارهای تند یک مقداری هم فکر بکنیم. عنصر تفکر جایش الان خالی است. یک مقدار بیشتر به تحلیل مسائل پردازیم ضمن اینکه البته به اعتراض به سرکوب، اطلاع رسانی در مورد تشدید سرکوب جای خودش را دارد...

...مگر در سی سال گذشته جامعه ایران، مردم ایران، در خلاء و در بیرون تاریخ زندگی کرده اند که همه آن سی سال و کشتارهای هول انگیز و سرکوب هایی که در این سی ساله علی الخصوص در دهه شصت صورت گرفت و واکنش نتایج همه آنها را، ندیده بگیریم و همه آنها را به حساب انتخابات اخیر و اعتراضات کاندیداهای این انتخابات بگذاریم؟ چنین ادعاهایی یک مایه فرصت طلبی در آن هست. آیا در یازده اردیبهشت همین امسال در جریان تظاهرات روز اول ماه مه، پیش از انتخابات، آن سرکوب شدید و دستگیریهای گسترده که در پارک لاله صورت گرفت، بخاطر اعتراض به نتایج انتخابات بود؟ آیا آن سرکوب شدید و دستگیری گسترده دانشجویان چپ در 16 آذر دو سال پیش که احکام سنگین محکومیتشان هنوز هر روز صادر و ابلاغ می شود، به انتخابات امسال ربطی داشت؟ آیا مبارزات کارگران شرکت واحد و کارگران نیشکر هفت تپه (که امثال اینها فراوانند و از سالها پیش ادامه داشته) اینها بعد از انتخابات شروع شده بود و به انتخابات و نتایج انتخابات ربطی داشت؟ این فهرست را میشود با قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 و اعدامهای قبل از آن در تمام دهه شصت تا آنجاها پیش برد...

منبع: وبلاگ رادیو ندا

<http://www.radioneda.de/2009/12/13/Zarafshan.ram>

<http://www.radioneda.de/2009/12/13/Zarafshan.mp3>

درباره سخنرانی محسن کدیور در شیکاگو



رها کیا

بیانیه 14 موسوی و سخنرانی محسن کدیور در شیکاگو، برای چندمین بار باعث شدند تا به نقد و افشای مواضع سران جنبش سبز پردازیم.

تشابه نکات این دو متن قبل از هر چیز نشاندهنده سازماندهی در میان سرکردگان این جنبش می باشد که البته اصلاً عجیب نیست. با وجود همه اتفاقات سبزها هنوز نیروی خود در بین حکومت و حامیان بین المللی و رسانه و تریبون را در اختیار دارند. مهمتر از سازماندهی، دیکته کردن و حلقه کردن مواضع و خواسته هایشان به مردم و نقد سرکوبگرانه یکسری خواسته های مردم می باشد که در تظاهراتهای خیابانی عنوان می شود.

محسن کدیور در قسمت اول سخنانش از شجاعت محمود وحیدی نیا، دانشجویی که در جلوی خامنه ای به انتقاد می پردازد سخن می گوید و این که نامش در تاریخ ایران به نیکی باقی خواهد ماند. به اصل موضوع و حرکت محمود وحیدی نیا کاری ندارم. اما در تاریخ ایران، جوانان و دانشجویان مبارزی که علیه ستم و استبداد و بیدادگری اعتراض و انتقاد کردند کم نبودند. چرا آقای کدیور تا کتون و اکنون سخنی از آنها نمی گوید؟ مگر کم بودند جوانان چپ و کمونیستی که در رژیم شاه و جمهوری اسلامی نه در فضای دوستانه حتی به ظاهر، بلکه در بیدادگاهای رژیم و در حالیکه شکنجه های قرون وسطایی را چشیده بودند، شجاعانه از ستمگری و استبداد سخن گفتند و از آرمانشان دفاع نمودند؟ منافعتان حکم می کند که سخن نگویید آقای کدیور. سخنان آنها در جهت مواضع و اهداف شما نیست و حتی برعکس در مقابلتان قرار می گیرد. شما و تفکر اصلاح طلبی قسمتی از حاکمیت هستید که اکنون بر سر راه ادامه قدرت با هم اختلاف پیدا کرده اید. اختلاف شما ریشه ها نیست. شما از همان قانون اساسی دفاع می کنید که آنها می کنند. اما آقای کدیور! اکثر جوانانی که به خیابانها آمده اند ریشه ها را هدف قرار داده اند. وقتی با اکثر آنها در خیابان صحبت می شود، می گویند در ابتدا هدف رایمان بود و موسوی را می خواستیم، اما بعد از گذشت چند ماه، اکنون دیگر موسوی بهانه است. دیگر موسوی را هم نمی خواهیم. ما علیه نظام به خیابان می آییم. اگر نیروهای مخصوصتان را به میان مردم بفرستید به شما خواهند گفت که در روز چند بار کلمه براندازی نظام را از دهان مردم می شنوند. فراموش نکنید که جبهه اصلاح طلبی هم جزئی از نظام است. اگرچه کم نیستند کسانی که همین نظر را هم قبول ندارند. یعنی معتقدند نباید موسوی را بهانه ی برای رسیدن به اهداف قرار داد. باید خشم را به قهر تبدیل نمود. خشم مردم اگر شکل آگاهانه به خود بگیرد تبدیل به قهر می شود و آنگاه دیگر دولت کودتا و موسوی و اصلاح طلبان همه در یک سمت قرار می گیرند و برای مردم فرقی با هم ندارند.

آقای کدیور در قسمتی از سخنرانی اش می گوید "امروز اگر کسی می خواهد نهضت سبز به پیش برود و ایران آباد شود باید انتقادهایش را به مجامع عمومی بکشاند و با کمال ادب و در چارچوب قانون انتقادهای خود را بیان کند". اگر کسی نخواهد جنبش سبز را تقویت کند چه آقای کدیور؟ آیا باز هم به او اجازه انتقاد می دهید؟ اگر بخواهیم منتقد جنبش سبز باشیم چه می شود؟ اینطور که از جمله شما و ادامه سخنرانی تان معلوم است منتقدان

جنبش سبز حق ابراز عقیده ندارند. چون شما محدودیت "چارچوب قانون" را اعمال می کنید. شما هم همانطوری رفتار می کنید که در 30 سال گذشته جمهوری اسلامی یکپارچه که شما هم جزئی از آن بودید با منتقدانش کرد و اکنون نیز کودتاچیان همین کار را می کنند. اگر اصلاح طلبان هم به قدرت برسند همان می کنند. کما اینکه در دوره اصلاح طلبان هم به قدرت برسند همان می کنند. کما و خرداد 82 در زمان قدرت اصلاح طلبان به وقوع پیوست. چرا آن موقع از شجاعت دانشجویان سخنی نگفتید. چرا آن موقع مدعی خونخواهی کوی دانشگاه نشدید؟ چرا آن زمان از گشوده شدن فصل تازه ای در تاریخ جنبش دانشجویی سخنی نگفتید؟ باز هم چون منافع تفکر تان در کلیت نظام ایجاب می کرد و اکنون نیز که رژیم حاکم چند شفه شده و قسمت حاکمیت همان کاری را با مردم می کند که قبلاً خود شما در کنار آنها با مردم و جوانان مبارز و دگراندیش می کردید. اما اکنون شما منتقد شده اید. نه آقای کدیور کسانی که به خیابانها می آیند، همه سبز نیستند و در جهت پیشبرد جنبش سبز نیستند. محمود وحیدی نیا هم لزوماً سبز نیست. او هم شاید جوانی باشد که به آزادی و رهایی می اندیشد. شاید فکر و هدف او مانند بسیاری از جوانانی که به خیابان می آیند سرخ سرخ باشد.

از "انتقاد در چارچوب قانون" می گویند. از کدام قانون سخن می گویند آقای کدیور؟ قانونی که شما و آقای موسوی دائم از آن سخن می گویند و خاتمی و موسوی بازگشت به آن را به عنوان یک اصل مطرح می کنند، همانی است که در آستانه روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی وضع شده است. هم شما و هم رهبر و احمدی نژاد، هر دو از همین قانون صحبت می کنید و هر دو یکدیگر را متهم به سرپیچی و عمل نکردن به آن می کنید پس اختلاف در کجاست؟ هم شما از حفظ نظام جمهوری اسلامی سخن می گویند و هم آنها. هم شما از حفظ دین سخن می گویند و هم آنها. در نتیجه باز هم باید گفت که **اختلافها بر سر قدرت و شیوه اعمال آن است.** اصلاح طلبان فکر می کنند که تفکر اصولگرایی نظام را به خطر می اندازد و آنها نیز خلاف این را. هر دو از یک چیز سخن می گویند اما به زبان خود.

از برخی از زندانیان سیاسی سخن می گویند که همه از سران اصلاح طلب می باشند. تعریف شما از زندانی سیاسی چیست؟ شاید شما هم مانند یار و همکار دیرینه تان، اکبر گنجی، معتقدید که زندانی سیاسی از زمانی به وجود آمد که ایشان به زندان رفت. بسیاری از زندانیان سیاسی گمنامی هستند که کل این نظام را به چالش طلبیده اند و حتی به پای چوبه دار رفته اند. هنوز مدت زیادی از اعدام احسان فتاحیان نمی گذرد. چرا جنبش سبز شما حتی نامی از او نبرد؟ چرا از معلمین و کارگران و دانشجویانی که جدا از جنبش سبز، بعثت اعتراض و مبارزه علیه وضعیت موجود، ماههاست که در زندانها هستند سخن نمی گویند؟ چرا حتی یکبار از فرزند کمانگر یادی نمی کنید؟ احساس وظیفه چنین افرادی نسبت به مردم مربوط به این چند ماهه نمی باشد. از 30 سال پیش این وظیفه نسل به نسل به ماها منتقل شده است. چون هدف، راه و دشمن مشخص بوده است. طبقه حاکم برای ما طبقه حاکم است. اصولگرا و اصلاح طلب و میانه رو فرقی با هم ندارند.

چطور بعد از سی سال که خود شما این حکومت را همراهی می کردید و می کنید اکنون به دفاع از اصل دین می پردازید؟ چرا اکنون می گویند که فساد جمهوری اسلامی به دلیل استبداد دینی است، نه اصل دین. یعنی تا چند ماه پیش همه چیز خوب بوده و در این چند ماهه استبداد دینی پدید آمده؟ و اصل دین به زیر سؤال رفته است؟ اصل دین چیست و چه می گوید؟ اینکه زنان کشتزار مردان هستند. اینکه زن باید از مرد تمکین کند وگرنه کتک می خورد. اینکه مردان مجازند 4 تا زن داشته باشند و هزار مورد

برود ... فقط به این شکل است که هم نظام و هم دین را می شود حفظ کرد. اما خوب علت این موضوعات و تفاوت ها را می توانم متوجه شوم. این چرخش نظرات شما در دوره های مختلف بسته به منافع و حفظ کلیت نظام می باشد. همانطور که قبلاً گفتیم اختلاف شما بر سر ریشه ها نیست. اختلاف دو جناح حکومت بر سر شیوه حکومت و ادامه راه است و گرنه از زاویه طبقاتی، همه متعلق به یک طبقه (طبقه حاکم) هستند. به همین دلیل هم هست که تحمل مخالفان خود به خصوص آنها که چپ و کمونیست و رادیکال هستند را ندارید، نه شما و نه جناح حاکم. شماها هرچه که در توان داشتید در سالهای 60 در قتل عام بهترین جوانان این کشور به کار بردید و اکنون هم. هم شما و هم جناح حاکم آنها را هدف قرار داده اید. به همین دلیل هم دائم و پشت سر هم از دین و جمهوری اسلامی و قانون اساسی سخن می گوئید و بر آنها تأکید می کنید. چون نیروهای چپ، هر سه این موارد را زیر سؤال می برند و رد می کنند. از چپ روی های کودکانه می گوئید. می گوئید در این سالها کجا بودید؟ برنامه ای ندارید، بگذارید آنها که برنامه دارند کارشان را بکنند. ترس به جانتان افتاده است. بعد از آنهمه کشتارهای انقلابیون می بینید که باز هم جوانه ها رشد کرده و ثمر داده است. اتفاقاً ترستان این است که می دانید کمونیست ها برنامه هایشان به نفع توده مردم و اکثریت جامعه است و قدرت همراه کردن مردم را با خودشان دارند. اگر چه تعدادشان کم است اما راهشان درست، اصولی و منطبق بر خواسته های مردم است. برای همین هم هست که از حربه مرحله، مرحله بودن مبارزه می گوئید. شما می خواهید خواسته ها و مطالبات و در اصل افق مبارزات مردم را محدود کنید، برای اینکه ببینید که منافع خودتان در هر مرحله چه می شود. ممکن است مبارزات مردم به جایی برسد که شما و جناح حاکمیت در کنار هم و در مقابل مردم بایستید. اگر خطر سقوط نظام جدی شود، چنین اتفاقی اصلاً بعید نیست. همانطور که در گذشته بوده است. اما تا زمانی که افق مبارزات و خواسته های مردم روشن نباشد، وضع همین طور باقی خواهد ماند و تغییری نخواهد کرد و دشمنان مردم نیز فرصت خواهند داشت که خود را بازسازی و تجدید قوا کنند. شما با شعار مطالبات مرحله ای، مصالح عمومی و جنبش می خواهید مبارزات مردم را از حالت رادیکال خارج کرده و شکل رفرمیستی، سازشکارانه و مسالمت آمیز بدهید. این یعنی حرفهای حاکمیت به زبانی دیگر. آن کسانی که رأی دادند هم دیگر حرفی از آرایش نمی زنند، اما شما هنوز در پی مطالبه رأی ها هستید. آنهایی که رأی نداده اند برای اینکه نجات مردم و خود را خارج از چارچوبه های این نظام می دیدند. اصلاح طلبی راه به جایی نمی برد. آنها که رأی نداده اند به خیابانها می آیند تا در کنار مردم باشند تا اجازه ندهند که دوباره دشمنان مردم بر موج مبارزات مردم سوار شوند. آنها رأی ندادند، چون خلاف جریان موجود فکر می کردند و اکنون به خیابان می آیند چون خلاف موج سبز حرکت می کنند و تلاش می کنند تا مردم را نیز به این امر آگاه کنند. همین افراد معدود از نظر شماست که خواب را بر شما و سایر دشمنان حرام نموده است. اما واقعیت دارد آقای کدیور. چپ در جامعه حضور دارد و تلاش خواهد کرد تا مبارزات را در جهت سرخ انقلاب واقعی هدایت کند. شما بهتر است که به اختلافات خانوادگی تان برسید. اما مردم و جوانان این سرزمین راه مبارزه را باز کرده اند. ما سرنوشت این نظام را در خیابان تعیین و یکسره خواهیم کرد. ■

صدانسانی دیگر. اینکه به جای تدریس علم در دانشگاهها، خرافه به خورد ما بدهند. قانون اساسی که شما از آن سخن می گوئید و از آن دفاع می کنید، بر پایه دین و اصول اسلامی وضع شده است. دعوی دین و بی دینی دعوی همیشه و همه مراحل در ایران بوده و هست. ما حکومت دینی نمی خواهیم. دین باید از زندگی مردم و از صحنه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم بیرون برود و جای آنرا علم بگیرد. فساد این نظام مربوط به این چند ماهه نیست. از روزی که بر سر کار آمد فاسد و مرتجع بود. چون دین در رأس آن بود. چون اقلیت حاکم می خواستند اینطور باشد. چون منافع اکثریت مردم مدنظر نبود. دین در تمام زوایای زندگی مردم رخنه کرد و آنها را هر روز عقب تر برد. حقته کردن دین در زندگی مردم، استبداد است. چرا آنقدر اصرار دارید که دین شما با دین کنونی که ارائه می شود، فرق دارد؟ آقای کدیور تمام زندانیان دهه شصت و بعد از آن با عنوان های مرتد، ملحد و ... و آیا مسلمانی؟ محاکمه و به دار آویخته شدند. یادتان هست آقای کدیور؟! چرا می گوئید کاری که در زندانها با زندانیان می کنند ربطی به دین ندارد و رهایی از این اتفاقات در کنار گذاشتن دین نمی باشد؟ خوب به خاطر دارم که در سال 78 در دولت اصلاحات با فریاد الله اکبر و یا حسین و یا زهرا رفقایمان از طبقات بالا توسط نیروهای امنیتی به پایین پرتاب می شدند و این اتفاقات در خرداد امسال توسط دولت اصولگرا تکرار شد. دین این اجازه را صادر می کند که با مخالفان چنین کنید. نترسید آقای کدیور! همه می دانند که جنبش سبز جنبش بی دینان نیست. بی دینان هم از جنبش سبز برای رسیدن به اهدافشان استفاده نخواهند کرد. مبارزه آنها به بسیار قبل تر از این حرکت برمی گردد و آنها با این حرکت، البته جدا از مردمش، با کسانی که آن را نمایندگی می کند مرزبندی دارد. این جنبش از رنگش تا شعارها و بیانیه هایش همه رنگ و بوی دین دارد. ترس شما و بقیه هم از حضور کسانیست که دین و ریشه ها را در این نظام نشانه رفته اند.

از دموکراسی به سبک ایرانی سخن می گوئید. می گوئید مرادتان دموکراسی ایرانی یا اسلامی نیست. پس منظورتان چیست؟ شما که از شعار نه شرقی، نه غربی، جمهوری ایرانی مردم دستپاچه بیانیه دادید، جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر و چند بار هم بعد از آن بر آن تأکید شد و در این سخنرانی هم شما مدام از دین سخن می گوئید. پس دموکراسی شما چه معنایی دارد؟ مگر دین که همه چیزش زور و اجبار و تحکم است با دموکراسی می تواند در یکجا جمع شود؟ هر چه در میان حرفهای شما می گردم نکته تازه ای نمی بینم. همه چیز همانهایی است که تاکنون بوده است. نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر.

می گوئید مهمترین معترضینی که در ایران شکل گرفته مراجع تقلیدند و مقتدرترین و معترض ترین منتقد، آیت الله منتظری است. عجب جملات قصاری! مردم در خیابان می جنگند و کتک می خورند و دستگیر و شکنجه می شوند، نبردهای شبانه با نیروهای امنیتی داشتند، حالا منتظری بزرگترین منتقد شده است. اگر حضور مردم در خیابانها نبود که منتظری همچنان مانند سالهای گذشته به زندگی خودش مشغول بود. کما اینکه اکنون نیز هست. او راحت ترین کار ممکن را انجام می دهد. در خانه نشسته و هر از گاهی نظری می دهد و بیانیه ای صادر می کند. مهم حضور در خیابانها همانند مردم و مهمتر از آن افق و دور نمای مبارزه است که شما می خواهید آن را از مبارزات مردم حذف کنید و آن را مقطعی و مرحله به مرحله کنید. در قسمتی از سخنرانی تان از شریعتی یاد می کنید و از او فاکت می آورید. هر چه به گذشته نگاه می کنم و نوشته های تان را جستجو می کنم، می بینم که خود شما و سروش از منتقدین بزرگ شریعتی بودید و حتی در دوره ای می گفتید که برای حفظ نظام روحانیت باید به پشت صحنه

■ نشریه بذر تلاش می کند تا در شماره آینده، بذر ویژه تاسوعا، عاشورا -جا هدف مبارزه با خرافات رایج- را منتشر کند. علاقمندان می توانند مطالب خود را به آدرس ایمیل نشریه ارسال نمایند.
 ■ در شماره آینده بذر دانش آموزی مطالب جالبی در مورد تکامل منتشر خواهد شد. در ادامه کاری بذر دانش آموزی ما را یاری رسانید.
 bazr1384@gmail.com

انگیزه های واردات و عوارض مصرف برنج های آلوده

م. آینده

اگرچه کشت و مصرف برنج در ایران پیشینه ای طولانی دارد، اما سال هاست که مقدار تولید برنج در کشور، تکافوی نیاز مصرف داخلی را نمی نماید. از همین رو، مقداری برنج که جبران کسری را بنماید، باید از خارج کشور تأمین شود. محمدعلی دلاور عضو کمیسیون کشاورزی مجلس شورای اسلامی که به آمار وزارت جهاد کشاورزی استناد کرده است، عقیده دارد سالانه 2/200/000 تن برنج در داخل کشور تولید می شود که جوابگوی نیازهای مصرف داخلی کشور نیست و 300 الی 400 هزار تن کسری باید از محل واردات تأمین شود.⁽¹⁾ درحالی که مقدار کسری برنج بنابر مستندات وزارتخانه مسئول تولید برنج حداکثر 400 هزار تن می باشد، عملاً هر سال مقداری بسیار بیشتر از کسری برآورده شده، برنج وارد کشور می گردد.

به گزارش ایسنا در شش ماهه اول سال جاری [1388]، 803/21 هزار تن برنج به ارزش 665 میلیون دلار وارد کشور شده است که 2/81 درصد از ارزش کل واردات را شامل می شود. این میزان در مدت مشابه سال گذشته 530 هزار تن به ارزش 310 میلیون دلار بود که 70% از ارزش کل واردات را شامل می شد. به این ترتیب، براساس اعلام گمرک، در این مدت میزان واردات برنج به کشور از نظر وزن 54/40 و از نظر ارزش 215/72 درصد افزایش داشته است. سه کشور امارات متحده عربی، پاکستان و هند، مانند ماههای گذشته درصد کشورهای عمده مبداء واردات برنج به ایران، در 6 ماه نخست سال جاری بوده اند.⁽²⁾

البته باید توجه داشت که کشور امارات متحده عربی، خود تولیدکننده برنج نیست و در واقع به عنوان واسطه عمل می کند و در آنجا معمولاً کارهای بسته بندی کالاهای فله ای و یا بسته بندی مجدد کالا صورت می گیرد. همچنین براساس آمار گمرک کشور در 5 ماهه نخست سال جاری [1388] مقدار 653 هزار و 410 تن برنج به ارزش 541 میلیون دلار وارد کشور شده بود.⁽³⁾ با مقایسه دو آمار 5 و 6 ماهه نخست سال 1388 درمی یابیم که فقط در شهریور ماه 1388، مقدار 150 هزار تن برنج وارد کشور شده که آمار 6 ماهه را به بیش از 803 هزار تن رسانده است.

واردات لجام گسیخته برنج، آقای علیزاده شایق رییس انجمن برنج ایران را نیز به واکنش واداشته بود. او نامه سرگشاده ای به رسانه ها و مسئولان نوشت و طی آن از وضعیت اسفبار تولید و تجارت برنج سخن گفت. وی خواستار تجدیدنظر در واردات برنج شد و اشاره کرد که طی سه سال گذشته (سال های 1385 و 1386 و 1387) و پنج ماهه اول 1388، چهار میلیون تن برنج رسماً وارد کشور شده که با احتساب 9 میلیون تن برنج تولید داخلی، بیش از 13 میلیون تن برنج در سالهای اخیر وارد بازار مصرف شده و یا در انبارها ذخیره گردیده است.⁽⁴⁾

درمورد انگیزه این حجم عظیم واردات، در همان نامه سرگشاده آقای علیزاده شایق به رسانه ها و مطبوعات، پاسخ این سؤال نیز آمده که، برنج های خارجی با قیمت هر کیلوگرم 500 تومان وارد می شوند و در بازار داخلی با قیمت هر کیلوگرم

2000 تومان به فروش می رسند.⁽⁵⁾ (ایشان البته میانگین قیمت های خرید و فروش را ذکر نموده است). از این رو، گروههای مافیایی درون حاکمیت، روند واردات برنج را شتاب بخشیدند و در مدت چند سال، بازار مصرف از انواع مختلف برنج های وارداتی که در بسته بندی های مختلف و با نام های متنوعی عرضه می شدند، انباشته و مملو شد.

شرایط نیز به دو دلیل عمده برای ورود این برنج ها آماده بود. نخست آن که از سالیان پیش، مطالب متعددی در مورد مصرف بی رویه کودها و سموم شیمیایی در تولید برنج های داخلی مطرح می شد که این امر سلامت برنج های تولید داخل را زیر سؤال برده بود.

دوم افزایش بی رویه قیمت برنج های داخلی (به ویژه انواع مرغوب) در دهه اخیر و به خصوص در 3-4 سال پایانی آن بوده است. در این میان، افزایش قیمت برنج های داخلی، نقش بسیار مهمی بازی کرد. بخش بزرگی از مصرف کنندگان برنج های مناسب و مرغوب داخلی که توان خرید برنج های داخلی را از دست داده بودند، هرکدام نوعی از برنج های وارداتی را مطابق ذائقه و توان مالی خود یافتند و در نتیجه به جرگه مصرف کنندگان برنج های وارداتی پیوستند.

علیرغم اطلاع رژیم از این که مقدار تولید برنج، جوابگوی نیازهای مصرف کشور نیست، هرگز در طول 30 سال گذشته اقدامی اساسی و نتیجه بخش در راستای خودکفایی برنج صورت نگرفت. اگر هم گاه حرکتی آغاز گشت، به علت فساد حاکم بر سیستم و نیز کارشکنی ها، شکست خورد و به سرانجام نرسید و در عمل، نیاز به واردات همیشه حفظ شد! در این میان آنچه انجام شد: تدوین طرح های متعدد، برپایی و برگزاری سمینارها و ضیافت های گوناگون، ترتیب دادن مسافرت ها و بازدیدهای داخلی و خارجی، اعطای بورس های تحصیلی، اختصاص پاداش های آن چنانی و ... بود. از دهه ای به دهه ای، هر از گاهی مسئولین مربوطه ادعا می کردند برنامه هایی در دست اجرا دارند که تا... سال آینده، کشور در تولید برنج خودکفا خواهد شد. وعده هایی بود که خود نیز بهتر می دانستند با همت و صداقت و دانش فنی نداشته ی آنان، آن هم در یک سیستم فاسد، قابل دستیابی نیست، اما هرچه بود برای جذب منابع مالی و اعتبارات از دستگاههای مربوطه، مؤثر بود. اعتباراتی که بخش عمده ای از آن به جای هزینه شدن در محل خود، به حساب های مسئولین و برخی دست اندرکاران می رفت.

در نتیجه بخش تولید قادر به جبران کسری موجود در مقدار برنج مصرفی کشور نشد و از سویی، دستگاههای بازرگانی و اقتصادی دولتی و محافل درون حاکمیت نیز، به دلیل سودهای سرشار، پورسانت ها و رشوه های کلانی که از محل واردات عایدشان می شد، تمایل شدیدی به واردات برنج داشتند. آن هم وارداتی بسیار بیش تر از مقدار کسری که توسط دستگاههای مسئول در خود حکومت برآورد و تعیین شده بود. کار سودجویی به آن جا رسید که باند های مربوطه - که صد البته کوچکترین اعتقادی به مقوله حقوق و سلامتی مصرف کنندگان نداشتند و فقط به انباشته کردن حساب های بانکی خود می اندیشیدند - حتی به خریداری برنج های آلوده [بی شک با قیمتی بسیار کمتر از نرخ های رایج] و عرضه آن در بازار مصرف داخلی نیز، اقدام نمودند تا سودی بسیی بیش از پیش به دست آورند. در عین حال، دیدگاهی در درون حکومت، واردات برنج های آلوده را اقدامی سیاسی از سوی دولت ارزیابی کرد که برای تقویت روابط با شرکای شرقی [شرق آسیا] صورت پذیرفته بود: "هنگامی که دولت برنج های آلوده هندی را به کشور وارد کرد، بسیاری تصور می کردند سیاست گذاری های تازه سبب شده اندیشه های نگاه به شرق تقویت شود. گمانه زنی های این گروه

منوط به نظر وزارت بهداشت دانسته بود⁽¹¹⁾ و جالب آن که قبل از انجام آزمایش های لازم، وزیربهداشت و درمان رژیم، بدون ارزیابی مستندات اعلام کرد که تمامی برنج های مارک دار وارداتی ... موجود در بازار سالم و بهداشتی اند و هیچ مشکلی ندارند.⁽¹²⁾ تکذیب و انکار آلودگی برنج های وارداتی از مسئولین و مقامات رسمی کشور، به مسئولین امورصنعتی هم رسید. از جمله رییس اتحادیه بُنکداران موادغذایی که اعضای آن در زمره عمده ترین واردکنندگان برنج محسوب می شوند گفت: "تا کنون هیچ موردی مبنی بر آلوده بودن برنج های وارداتی از مبادی رسمی، از سوی مراجع ذیربط اعلام نشده است."⁽¹³⁾

چند روز بعد، سازمان استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران که قبلاً اداره کل استان تهران آن، خبر آلودگی برنج های وارداتی را اعلام کرده بود، اطلاعیه ای بدین شرح روی سایت خود قرارداد: "انواع برنج های وارداتی از لحاظ استاندارد اجباری تحت کنترل و نظارت بوده و جای هیچ نگرانی برای مصرف کنندگان نیست."⁽¹⁴⁾ این اطلاعیه بسیار فریبکارانه و بی شرمانه نوشته شده، زیرا "استاندارد اجباری" که در اطلاعیه از آن صحبت شده، شامل آزمایش فلزات سنگین نمی شده است. در همین رابطه، بخشی از گفته های دکتر حسینی معاون فنی اداره کل استاندارد و تحقیقات صنعتی استان تهران را، که تنها چند روز قبل از صدور اطلاعیه سازمان استاندارد منتشر شده، با هم می خوانیم: "تا کنون برنج های وارداتی از نظر آلودگی به قارچ های سمی تست می شد ولی اکنون آزمایش فلزات سنگین نیز به آن اضافه می شود تا در صورت تأیید وجود آلودگی در پی این آزمایش ها، نتایج به اطلاع وزارت بازرگانی برسد تا مجوز واردات صادر نشود."⁽⁷⁾



درارتباط با انجام آزمایش فلزات سنگین قبل از اخذ مجوز واردات باید گفت، اگرچه این عمل، اقدام خوبی به شمار می رود که می بایست از آغاز واردات برنج صورت می گرفت، اما کافی نیست. زیرا ممکن است نمونه ای که واردکنندگان برای انجام آزمایش ارایه می کنند، سالم و عاری از هرگونه آلودگی ارزیابی شود ولی محموله های وارداتی آلوده باشند. بنابراین لازم است بر روی محموله های برنج وارداتی به کشور نیز آزمایشات کاملی صورت گیرد. حد شدن موضوع برنج های آلوده که به رسوایی دیگری برای رژیم تبدیل شده بود، رژیم را واداشت در تلاش برای بستن پرونده ای که نزد افکارعمومی همچنان باز و عملکردها در معرض قضاوت قرار داشت، نمایش دیگری ترتیب دهد. "ستاد سلامت برنج" متشکل از نمایندگان چهار وزارتخانه بهداشت و درمان، جهادکشاورزی، بازرگانی و صنایع و معادن تشکیل شد. این کمیته چهارجانبه ادعا کرد که آزمایشات جدیدی روی 25 نمونه برنج وارداتی انجام داده است. سپس اعضای کمیته مزبور در جلسه ای که جهت بازگشایی نتایج آزمایشات ترتیب داده شده بود، حاضر و در برابر خبرنگاران قرارگرفتند تا با گفتن عبارت "برنج ها مشکلی ندارند"، به زعم خود به بحران برنج های آلوده خاتمه دهند. در این نشست، "بزرگری" رییس سازمان استاندارد و تحقیقات صنعتی کشور طی سخنانی خنده آور، چنین می گوید: "کسی نمی تواند در نظام جمهوری اسلامی دروغ بگوید!!" چون نمی خواهم آخرتم را خراب کنم، 25 نمونه برنج وارداتی را از نقاط مختلف کشور جمع آوری کرده و مورد آزمایش قراردادم که قسم می خورم [!] تا روز شنبه گذشته هم از نتایج آزمایشات که پلمب شده بودند خبری نداشتم... ممکن است مردم سوال کنند که چرا سازمان استاندارد ماه گذشته 13 نوع برنج را آلوده معرفی کرده ولی امروز دارد حرف خود را پس می گیرد که در

نیز، دقیقاً درست از آب درآمد، چرا که دولت اساس فعالیت های اقتصادی خود را بر تقویت روابط با شرکای شرقی گذاشته است... واردات برنج های آلوده، جرمی نابخشودنی از نگاه سخنگوی فراکسیون خط امام مجلس است و باید وزرای کشاورزی و بازرگانی دولت پاسخگو باشند..."⁽⁶⁾

به هر روی، آلودگی برنج های داخلی که از مدت ها پیشتر در جامعه مطرح شده بود، با مصاحبه مدیرکل اداره استاندارد و تحقیقات صنعتی استان تهران با مطبوعات، به طور رسمی از سوی یک دستگاه دولتی پذیرفته و اعلام شد. وی اعلام نمود میزان سرب، کادمیوم و آرسنیک در سیزده نوع برنج وارداتی بررسی شده، بسیار بیشتر از حد مجاز بوده است. اسامی این سیزده نوع برنج: "آریا"، "خاطره"، "181"، "مینو-1"، "پاندا"، "محسن"، "مه کلاسیک"، "آفرین"، "مژده"، "کریستال"، "جادوگر"، "کمال ملکی" و "طوبا طلایی" اعلام شد. غلظت سرب در برنج "مژده" حدود 35 برابر حد مجاز، در برنج های "181" و "پاندا" حدود 24 برابر حد مجاز و در برنج "محسن" نیز 15 برابر حد مجاز بود. در تمام این برنج ها آلودگی به فلزات سرب و آرسنیک تأیید شد. بیشترین میزان غلظت آرسنیک نیز به ترتیب در برنج های "181"، "مینو-1"، و "پاندا" بود. همچنین بالاترین غلظت کادمیوم به ترتیب در برنج های "پاندا"، "آفرین"، "خاطره"، "مینو-1" و "کریستال" بوده است. مدیر کل اداره استاندارد و تحقیقات صنعتی تهران همچنین با خطرناک خواندن سموم موجود در برنج های آلوده، اظهار داشت که مصرف ماده غذایی آلوده به سرب و آرسنیک در دفعات کم و به عنوان مثال مثالی دو بار شاید تأثیر چندانی بر سلامت افراد نداشته باشد، اما استفاده از همین مواد غذایی آلوده به طور مکرر، مانند مصرف برنج های آلوده دست کم روزی دو بار در بعضی از خانواده ها، می تواند تبعات جبران ناپذیری برای سلامتی افراد جامعه داشته باشد.⁽⁷⁾

چند روز بعد از اعلام رسمی آلودگی برنج های وارداتی توسط یک مؤسسه ذیصلاح، رییس مؤسسه تحقیقات برنج کشور نیز گفت: "هر چند اعلام برخی خصوصیات برنج های وارداتی منجر به پی گیری های دیگر و اثبات وجود برخی فلزات سنگین از جمله آرسنیک و سرب شد، اما محققان این مؤسسه همچنان در تلاش برای دست یافتن به سایر ترکیبات این برنج ها هستند. وی همچنین گفت برای نخستین بار، محققان مؤسسه تحقیقات برنج کشور به "ویسکوز" نشدن یا له نشدن برنج وارداتی در دمای بالا مشکوک شدند و بررسی ها نشان داد که 13 نوع برنج وارداتی حاوی برخی فلزات سنگین از جمله آرسنیک و سرب تشخیص داده شد که مسؤلان ادعا کردند این برنج ها به صورت قاچاق وارد کشور شده است."⁽⁸⁾

همچنین "بهار واج" رییس مرکز تحقیقات کشاورزی پنجاب هند در ارتباط با فاجعه برنج های آلوده گفت که مناطق زیادی از اراضی پنجاب مرکز اصلی آرسنیک، کادمیوم و سایر فلزات است و اگر در این مناطق کشت و زرع صورت بگیرد، بی شک محصولات تولیدی شامل این ترکیبات سمی خواهد بود.⁽⁹⁾ اعلام رسمی آلودگی برنج های وارداتی، واکنش های متفاوتی را در مقامات و مسئولین مربوطه در رژیم برانگیخت. نادری معاون امور گمرکی کشور اعلام کرد: "حتی یک کیلو گرم برنج بدون گواهی مؤسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی، وزارت بهداشت و سازمان حفظ نباتات از گمرک ترخیص نشده است."⁽¹⁰⁾

این واکنش طبیعی بود و وی سعی نمود دستگاه گمرک را از اتهام مبرا و جایگاه خویش را حفظ نماید. مجلس اما، موضعی انفعالی داشت. شهباز حسن پور عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، هرگونه اظهارنظر درباره واردات برنج های آلوده به کشور را

استفاده از این ماده غذایی [مطرح] است که این عوارض در طول زمان که فرد از ماده غذایی استفاده می کند، خود را نشان می دهند. در رابطه با این علائم هم دردهای شکمی مطرح هستند. اسهال، درگیری های حسی - عصبی، ضعف حرکتی به خصوص در اندام های تحتانی، عوارض پوستی و افزایش رنگدانه های پوست نیز مطرح هستند. در این میان، بیمار دچار عوارض کبدی نیز خواهد شد. به طوری که ممکن است زردی و یا حتی سیروز کبدی را تجربه کند. عوارض عروقی مثل سیاه شدن انتهای اندام ها نیز در این بیماران دیده می شود. البته خاصیت سرطان زایی از قبیل سرطان های پوستی، ریوی و عروقی نیز در این میان افزایش می یابد. اما در مورد آلودگی با سرب نیز، علائم عصبی مثل کاهش حافظه و تمرکز و همچنین در کودکان کاهش ضریب هوشی گزارش شده است. عوارض استخوانی مثل دردهای استخوانی در دست و پا، کاهش تعداد اسپرم ها در آقایان و یا غیرطبیعی شدن آن، عوارض قلبی مثل میوکاردی (التهاب بافت قلبی) و دردهای شکمی مبهم نیز از سایر علائم مسمومیت با سرب و جیوه است.⁽¹⁶⁾

همانطور که خواندیم، متأسفانه بیماری های زیادی در انتظار کسانی هستند که برنج های آلوده به فلزات سنگین (سرب، آرسنیک و کادمیوم) را مصرف کرده اند. باز هم متأسفانه، به علت خفقان حاکم بر کشور، امکان تحقیقات مستقل و بی طرف در مورد عوارض زیانبار این فاجعه وجود ندارد. ولی قطعاً بسیار هموطنانی که در اثر مصرف برنج های آلوده به بیماری های مختلف خطرناکی مبتلا شدند، رنج بردند، هزینه های گزافی برای رهایی از بیماری پرداختند و برخی نیز جان سپردند. به گفته "بی.ال. بهارواج" مدیرمرکز تحقیقات کشاورزی ایالت پنجاب هند، براساس تحقیقاتی که از سوی دانشمندان هندی و آمریکایی انجام شده، بیش از 300 هزار نفر از مردم بنگال و بنگلادش، به دلیل مصرف آب و برنج حاوی سم آرسنیک، به سرطان مبتلا شده اند.⁽¹⁷⁾ آیا کسی می داند که چه تعداد از مردم شریف و بی گناه کشور ما در اثر مصرف برنج های آلوده به سرب و آرسنیک و کادمیوم، به سرطان و سایر بیماریها مبتلا شده اند؟ ■

منابع

- 1- روزنامه دنیای اقتصاد- 1388/6/1
- 2- روزنامه اعتماد: "افزایش 215 درصدی واردات برنج"- شماره 1388/7/20-2075
- 3- روزنامه دنیای اقتصاد - 1388/6/23
- 4- روزنامه دنیای اقتصاد - 1388/6/12
- 5- همان
- 6- روزنامه فرهیختگان: "دولت فقط واردات"- دوره جدید - شماره 1388/7/19-116
- 7- عرفانی و حاجیان: "اسامی 13 برنج وارداتی آلوده به آرسنیک و سرب اعلام شد."
- 8- روزنامه خراسان - شماره 1388/6/30-17369
- 8- سایت وزارت جهاد کشاورزی - 1388/7/2
- 9- سایت تابناک
- 10- روزنامه مردم سالاری - 1388/6/31
- 11- سایت برنابیوز
- 12- روزنامه خراسان - 1388/7/2
- 13- خبرگزاری جمهوری اسلامی - 1388/7/1
- 14- سایت سازمان استاندارد و تحقیقات صنعتی ایران - 1388/7/5
- 15- روزنامه اعتماد: "خدا را گواه می گیریم برنج ها سالم هستند"- شماره 1388/7/20-2075
- 16- سمیه شرافتی: سایت همشهری آنلاین - 1388/8/15
- 17- امیرحسین کاظمی: "ورود دولت به ماجرای برنج های آلوده"- سایت 1388/7/25 - siavashon.ir

پاسخ به این پرسش باید بگویم متأسفانه آن برنج ها در آزمایشگاه هایی خارج از سازمان استاندارد مورد آزمایش قرار گرفت که نتایج آن نباید رسانه ای می شد!! و جامعه را ملتهب می کرد!! اما خب چون برای ما (سازمان استاندارد) جان و سلامتی مردم بسیار مهم است!!، ستاد سلامت برنج را با نمایندگان چهار وزارتخانه بهداشت، جهادکشاورزی، بازرگانی و صنایع و معادن تشکیل دادیم و این برنج را دوباره به دو روش آزمایش کردیم و دیدیم هیچ مشکلی در آن ها نیست!!

... برزگری که دید خبرنگارها همچنان این نتایج را باور ندارند، گفت: "دوستان، من به عنوان رییس سازمان استاندارد و آقای دکترشیبانی به عنوان معاونت غذا و دارو وجداناً!! به مردم عرض می کنیم جای هیچ نگرانی نیست. این را با صداقت!! عرض می کنم. اصلاً اگر اطمینان ندارید، بیایید آزمایشگاه ها را ببینید." در این میان خبرنگاری، داستان تأیید آلودگی برنج های هندی توسط یکی از مقامات آن کشور را مطرح کرد که با واکنش شیبانی همراه بود. او گفت: چطور حرف یک کارشناس هندی را قبول می کنید، اما حرف کارشناسان خودمان (کارشناسان دولت دهم) را قبول ندارید؟ هند چیست که خواهد برای ما ادعا کند.⁽¹⁵⁾

رژیم به باور خود با ترتیب دادن نمایش مسخره و مضحک مزبور سعی نمود تا موضوع را پایان یافته تلقی کند. اما از نظر جامعه موضوع هنوز بررسی و پی گیری اصولی و منطقی نشده است و برعکس، رژیم صورت مسأله را پاک کرده است. درحالیکه بایستی ضمن مجازات شدید تمامی عوامل این جنایت، جمع آوری تمامی برنج های آلوده، به کارگیری مکانیسمی بازدارنده در دستگاه ها که دیگر شاهد بروز چنین فاجعه ای نباشیم، فراهم شدن امکان نظارت نهادهای مردمی و رسانه های مستقل بر روند امور، برای جامعه آسیب دیده نیز، چاره اندیشی شود. این موارد امور لازمی است که البته در رژیم فاسد جمهوری اسلامی، هیچکدام محقق نخواهد شد.

حال ببینیم مصرف برنج های آلوده چه آسیب هایی به مصرف کنندگان وارد آورده و می آورد. دکترحسینی معاون فنی اداره کل استاندارد و تحقیقات صنعتی استان تهران درباره تأثیرات ورود ترکیبات سمی به بدن چنین می گوید: "فلزات سنگین که خاصیت سمی دارند، روی فعالیت های آنزیمی بدن تأثیر منفی می گذارند. وقتی این فلزات وارد سلول های بدن می شوند، از همان ابتدا زنجیره های حیاتی را مختل می کنند. مسمومیت با فلزات سنگین به دو شکل است: مسمومیت های آبی و مسمومیت های درازمدت... وقتی فلزات سنگین و سمی وارد موادغذایی می شوند، نوع دوم مسمومیت ایجاد می شود. این مسمومیت ها می تواند باعث بروز بیماری های کلیوی، کبدی، خونی و ناتوانی جنسی شود. اگر این موارد موجب بروزمشکلات خونی در فرد شود، گلبول های قرمز تغییر شکل می دهند و پروتئین آنها از حالت طبیعی خارج و درنهایت منجر به بروز سرطان می شود... حرارت در از بین بردن آلودگی تأثیری ندارد و این سموم حتی با سوزاندن هم از بین نمی روند. برای از بین بردن این سموم در محصول برنج، باید تکنیک های خاصی به کار گرفته شود که در کشوری مثل هند، این تکنیک ها جایی ندارد..."⁽⁷⁾

به عقیده متخصصان سم شناسی، آرسنیک و سرب و جیوه جزء فلزات سنگینی هستند که در صورت وجود در موادغذایی، می توانند مسمومیت های حاد و مزمن به همراه داشته باشند. دکترشاهین شادنیا متخصص سم شناسی و سرپرست بخش مراقبت های ویژه مسمومیت بیمارستان لقمان، در مورد عوارض وجود آرسنیک و سرب در برنج های آلوده، چنین می گوید: "در رابطه با [وجود آرسنیک در] برنج های آلوده، عوارض مزمن

بود که آترناتیو شخصی در ذهن ندارد و حتی در مورد راه رسیدن به يك دنیای متفاوت ناروشن است. سرانجام در ماه نوامبر 1980، پایان دو دهه پر تب و تاب اعتراض و مبارزه انقلابی با پایان عمر جان لنون همراه شد. شب هنگام لنون که همراه یوکو از محل کار به خانه باز می گشت در "سنترال پارک" نیویورک با شلیک پنج گلوله به قتل رسید. قاتل ادعا کرد که انگیزه وی از این جنایت، حرف های جان لنون در سال 1966 درباره عیسی مسیح بوده است. ولی برای بسیاری از مردم آگاه و طرفداران لنون، این يك قتل سیاسی به حساب آمد که محافل قدرت و نهادهای مرتجع و ضد مردمی پشت آن بودند. قتل لنون در اولین روزهای انتخاب راندل ریگان به ریاست جمهوری آمریکا انجام گرفت. همان روزها وقتی که در يك مصاحبه مطبوعاتی از ریگان نظرش را درباره این جنایت پرسیدند، زیر لب چیزی نامفهوم گفت، دستش را به علامت واقعه ای غیر قابل اعتنا به حرکت در آورد و سرانجام پوزخندی بر لبانش نشست. پوزخندی که بیان رضایت خاطر حاکمان و تاریک اندیشان بود...

برای خواندن مطلب کامل و نمونه جالب دیگری در اینباره به لینکهای زیر مراجعه کنید:

جان لنون: درباره ی رویا پردازی که تنها نیست!

www.negah1.com/gozary/lenon2.htm

جان لنون واقعی

www.negah1.com/gozary/lenon1.htm

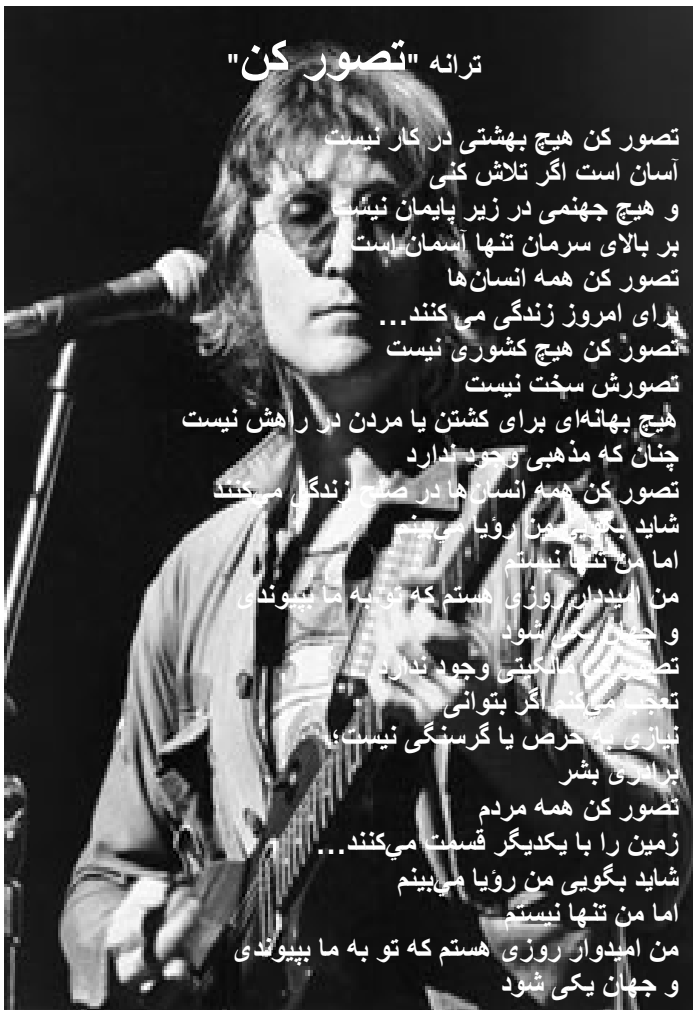
به بهانه 29 مین سالمرگ "جان لنون" رویاپردازی که تنها نیست!

این مطلب قبلاً در نشریه بذر شماره 8 منتشر شده است ولی با توجه به اهمیت آن در مقطع حساس کنونی و یادآوری یکی از ترانه سرایان مبارز و آزادی خواه دنیا "جان لنون" مناسب دیدیم تا آنرا مجدداً معرفی و توصیه کنیم.

در تاکسی نشسته ام و راننده جوان، نوار جدید سیاوش قمیشی را گذاشته است. نوبت به ترانه "تصور کن" می رسد. می بینم که مسافران از نسل های مختلف يك باره ساکت می شوند، به فکر فرو می روند و همراه با خواننده تا کلام و نت آخر، دنیایی متفاوت را تصور می کنند. این صحنه، در چند فرصت دیگر هم برایم اتفاق می افتد. قدرت و احساسی که در این ترانه نهفته است ذهنم را به دنیای جان لنون ترانه ساز خلاق انگلیسی در دهه های شصت و هفتاد میلادی می برد. چرا که ترانه قمیشی، برداشتی آزاد از مشهورترین ترانه جان لنون با عنوان Imagine (تصور کن) است. استقبالی که در مردم از بازخوانی این ترانه می بینم، انگیزه ای می شود برای ادای دین به جان لنون، با مروری بر زندگی و هنر و افکارش ...

... اما در دنیای بیرون، اتفاقات بزرگی در جریان بود. جنبش های رهایی بخش و انقلابی بخش بزرگی از کشورهای نومستعمره و مستعمره در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را در بر گرفته بود. امپریالیسم آمریکا در گرداب جنگ تجاوزکارانه اش در ویتنام فرو می رفت. شوروی از ضرورت مسالمت با غرب سرمایه داری می گفت و کارگران و ستمدیدگان را به سازش با حاکمان دعوت می کرد. چین بر فراخوان انقلاب جهانی پای می فشرد. کوبا با سابقه مبارزات چریکی هنوز برای خیلی ها نماد انقلاب به حساب می آمد و در غرب هم خیرهایی بود. يك جنبش رادیکال می رفت که پا بگیرد. جنبشی علیه هر آنچه نشانه و نتیجه سیستم سرمایه داری بود. جنبشی علیه نظم سیاسی موجود و ارزشها و سنت های کهنه، علیه تجاوز و مداخلات امپریالیستی، علیه احزاب رسمی که حالا شامل احزاب طرفدار و هم جبهه مسکو هم می شد، علیه فرهنگ و هنر اشرافی و اخته و الکی خوش و عوامفریب. آن "توافق اجتماعی" که در نتیجه جنگ جهانی دوم در غرب برقرار شده بود، شکاف برمی داشت. بخش های زیرین طبقه کارگر که هنوز خاطره مبارزات و آرمان های دو دهه قبل را در سر داشتند، رفته رفته در درستی سیاست ها و حسن نیت سندیکاها رسمی شك می کردند. در این دنیای پرتلاطم، جان لنون و "بیتلز" کجا ایستاده بودند؟ آیا می توانستند از این امواج سرنوشت ساز، کنار بمانند؟ ...

... دهه 1970، سال های نزدیکی جان لنون به سیاست های رادیکال بود. او به این باور رسیده بود که قدرت را بدون مبارزه نمی توان به دست آورد و انقلاب بدون خشونت به نظر منطقی نمی آید. او آشکارا می گفت در شرایطی رشد و نمو یافته که پلیس را به طور طبیعی دشمن خود به حساب می آورد و از آن می ترسد و متنفر است. و ارتش در نظرش دستگاه منفوری است که جوانان را می گیرد و می برد و جنازه شان را در گوشه ای رها می کند. لنون در یکی از مصاحبه هایش از انقلابیون خواست که به کارگران جوان دست پیدا کنند. چون کارگران امکان دست پیدا کردن به انقلابیون را ندارند. او حتی به شکل تحریک آمیزی این نکته را پیش کشید که دانشجویان هنوز به اندازه کافی بیدار نیستند که بدانند باید کارگران را بیدار کنند. با وجود این، لنون معترف



ترانه "تصور کن"

تصور کن هیچ بهشتی در کار نیست
آسان است اگر تلاش کنی
و هیچ جهنمی در زیر پایمان نیست
بر بالای سرمان تنها آسمان است
تصور کن همه انسان ها
برای امروز زندگی می کنند...
تصور کن هیچ کشوری نیست
تصورش سخت نیست
هیچ بهانه ای برای کشتن یا مردن در راهش نیست
چنان که مذهبی وجود ندارد
تصور کن همه انسان ها در صلح زندگی میکنند
شاید به همین رویا می بینم
اما من تنها نیستم
من امیدوار روزی هستم که تو به ما بپیوندی
و همه را دوست داشته باشی
تصور کن همه مردم
زمین را با یکدیگر قسمت می کنند...
شاید بگویی من رویا می بینم
اما من تنها نیستم
من امیدوار روزی هستم که تو به ما بپیوندی
و جهان یکی شود

دولت و جامعه - بخش اول

فصلی از کتاب نظریه انقلاب مارکس

جلد اول دولت و بوروکراسی

نویسنده هال دریپر

ترجمه حسن شمس آوری

نشر مرکز - 1382

در هر جامعه ای روابط گوناگونی میان مردم و گروه های مردم - مناسبات اجتماعی - وجود دارد. یک نوع آن مناسبات اقتصادی است: روابط میان انسان ها در فرایند زندگی - نوع روابطی که مارکس در مورد نظام اجتماعی - اقتصادی خاصی در «سرمایه» تحلیل کرده است. اما اگر جامعه ای می خواهد نیازهای اقتصادی اش را برآورده کند به مجموعه ی مناسبات دیگری نیز نیاز دارد. مناسبات لازم برای سازمان دهی یا یکپارچه کردن عملکرد جامعه به طور کلی.

این مناسبات شامل مناسبات سیاسی متمایز از مناسبات اقتصادی است، اما از همان سرآغاز با یک مشکل اصطلاحی مواجه می شویم. واژه سیاسی (political) از پلیس polis یونانی، یعنی دولت - شهر باستانی اخذ شده است؛ معانی ضمنی آن از ابتدا با اندیشه ی دولت پیوند خورده است. اما شکل های اولیه تر سازمان اجتماعی وجود داشت که مقدم بر پیدایش دولت بود. مجامع قبیله ای با شکل های گوناگون وجود داشت، یعنی جوامع بدوی که بی وجود نهادهای دولتی به موجودیت خود ادامه می داد. در این جوامع بی دولت نیز لازم است عملیات مجامع به طور کلی و نه صرفاً فعالیت های خاص اقتصادی، سازمان یافته یا یکپارچه گردد. بدینسان در این جوامع اولیه نیز کارکردی دیده می شود که شبیه کارکرد سیاست است.

برای درک دولت درحکم نهاد جامعه نخست باید این کارکرد را در جوامع کمونیته ی اولیه که دولت هنوز پدید نیامده بود و جامعه بدون آن سر می کرد، بفهمیم. خود این فکر که یک جامعه می تواند بدون دولت سر کند، فکری نسبتاً مدرن و طبعاً هنوز جدل برانگیز است.*

در صفحات کاملاً غیرمارکسی دایرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی، در مقاله ای از آ. ساوتال به نام «جامعه ی بی دولت» آمده است «دولت که انحصار هماهنگی و حاکمیت سیاسی و قانونگذاری و اجرای قوانین مآلاً با اجبار را در اختیار دارد، در روزگار باستان وجود نداشت»، و خصوصیات جوامع بی دولت رابه شیوه ای وصف می کند که تنها با آثارمارکس و انگلس ممکن شده است:

عام ترین و مهم ترین نکته، این است که مسئولیت بنیادی برای ابقای خود جامعه در سراسر نهادهای گوناگون و در کل جمعیت آن، دست کم معمولاً در میان کل افراد مذکرش، وسیعاً پراکنده است. چشم انداز درخشان جوامعی که به صورت قطعی در سطح بالایی از یکپارچگی و بدون کاربرد ابزارهای تخصصی علنی تحمیل، خود را حفظ می کنند، بی شک به نگرش و توجهی جدید به مسئولیت های بنیادی همه شهروندان منتهی شده است، مسئولیت هایی که برای غالب مردم به دلیل بی عدالتی حاکم بر نهادهای سیاسی تخصصی، غامض و گنگ مانده است. در جوامع بی دولت هر کس با برداشتی عملی و شهودی از مسئولیت اش چنان بار می آید که مستمراً در سراسر

طول حیات خود آن بخش از چارچوب اجتماعی را که همیشه با آن سروکار دارد حفظ کند. جوامع بی دولت چنان شکل گرفته اند که توالی رنگارنگ نهادهای انضمامی جامعه این انگیزه را فراهم می آورد که هر کس را بر می انگیزد تا به خاطر منافع خودش یا منافع خویشاوند نزدیک و همسایگانش که با آنان کلاً سروکار دارد به شیوه ای عمل کند که چارچوب جامعه حفظ شود. این اندکی به الگوی کلاسیک اقتصاد آزاد در حوزه ی سیاسی شباهت دارد. اما اگر هر کس بدینسان برای خود است، صرفاً در چارچوب بسیار قرص و محکمی از تعهد متقابل، که قادر به استتکاف از آن نیست، چنان است. فقدان نقش های تخصصی و برابری مرکب شبکه های اجتماعی ناشی از آن بدین معناست که هیچ کس نمی تواند اهداف اقتصادی یا سیاسی را به صورتی منحصر به فرد به ضرر جامعه دنبال کند چون این اهداف در هم بافته شده و با مناسک و شعائر هدایت شده و با باورهایی که مناسک و شعائر بیان گر آنند کنترل می شود.²

1- اقتدار سیاسی و پیش - سیاسی

مارکس و انگلس تصور کامل تری از این مضمون به وجود آوردند. در تبیین زیر همه ی جزییات اهمیت مساوی ندارد؛ برخی ممکن است در اثر پژوهش انسان شناختی تغییر کند؛ اما نکته ی مهم فریافت کلی است.

مارکس در درجه ی اول بر این نظر است که نخستین مناسبات اجتماعی میان مردم جنسی است، و گروه اجتماعی حاصل از آن بر رابطه ی خونی استوار است. نخستین جوامع اجتماعی انسانی که پدید آمدند خانواده های گسترده بودند؛ مناسبات اجتماعی که گروه را به هم می پیوندند، خویشاوندی است. بی گمان این گروه می تواند با قلمروی نیز در پیوند باشد، اما ساختار اجتماعی بنیادی آن را نه پیوندهای قلمروی بلکه ساختار خویشاوندی آن تعیین می کند. انگلس شرح می دهد:

مطابق فریافت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و بازتولید زندگی بلافصل است. اما خود این امر خصلتی دوگانه دارد. از یک سو، تولید وسایل معیشت، غذا، لباس و مسکن و ابزارهای لازم برای آن قرار دارد؛ از سوی دیگر تولید خود انسان هاست یعنی تولیدمثل نوع انسان. نهادهای اجتماعی که انسان های متعلق به یک عصر تاریخی معین کشوری معین در آن زندگی می کنند با هر دو نوع تولید مشروط می گردند: از یک سو با مرحله ی توسعه ی کار و از سوی دیگر با خانواده. توسعه کار هر چه کم تر، و حجم تولید و بنابراین ثروت جامعه هرچه محدودتر باشد، در آن صورت نظم اجتماعی بیش از پیش تحت سلطه ی پیوندهای جنسی خواهد بود. به هر حال در قالب این ساختار اجتماعی مبتنی بر پیوندهای جنسی، بهره وری کار بیش از پیش گسترش می یابد...³

تولید جنسی، «تولید و بازتولید زندگی بلافصل»، مقدم بر تولید اقتصادی در معنی مرسوم آن است و در سرآغاز جامعه ی انسانی درتعیین ساختار اجتماعی نقش قاطع تری دارد. اقتدار سازمان دهنده ای که در چنین کمونیته ی قبیله ای مبتنی بر خویشاوندی («پیوندهای جنسی») پدیدار می شود، در وهله ی

اول، اقتداری حاکم بر قلمروی خاص نیست بلکه عمدتاً بر گروهی از مردم مرتبط به هم حاکم است. سرکرده‌ی ایروکوا در رأس مردم قرار دارد؛ امپراطور ایران حاکم قلمرو مشخصی است.

این اقتدار سازمان دهنده به این دلیل پدید می‌آید که امور مشترک کمونیه را در راه منافع مشترک تنظیم کند. این اقتدار می‌تواند شل و ول یا سفت و سخت، ساده یا پیچیده باشد - تنوع شگفت‌انگیزی از انواع سازمان‌های اجتماعی را می‌توان در آثار انسان‌شناختی و تاریخی یافت. اما در هر حال وجود نوعی اقتدار اجتماعی مورد نیاز است. در زیر سه دلیل برای این نیاز طرح خواهد شد و باید به این واقعیت توجه داشت که همین سه دلیل در اشکال گوناگون به کارکرد خود ادامه داده است.

- 1- جامعه در حال مبارزه با طبیعت است و باید اقتداری راسخ و مصمم برای انجام فعالیت‌هایی چون شکار، کارهای کشاورزی، کارهای آبرسانی و غیره برحسب نیاز وجود داشته باشد.
- 2- جامعه ممکن است در حال مبارزه با سایر کمونیه‌ها باشد (جنگ)، و اقتداری راسخ و مصمم برای سازمان‌دهی این مبارزه نیز لازم است.
- 3- جامعه متشکل از افرادی است که ممکن است میان خود دستخوش تضاد و ستیز شوند؛ این منازعات داخلی را اقتدار باید فیصله دهد تا چارچوب اجتماعی از هم پاشیده نشود.

اکنون با مشکل اصطلاحی دیگری مواجه می‌شویم: هیچ اصطلاح پذیرفته شده‌ی مارکسیستی یا غیرمارکسیستی در مورد این اقتدار سازمان دهنده در یک جامعه‌ی اشتراکی (کمونال) بی‌دولت وجود ندارد. حکومت اصطلاح درستی نیست: مارکس و انگلس چون سایرین، مرتب هم از اصطلاح حکومت و هم از واژه‌ی سیاسی در ارتباط با دولت استفاده کرده‌اند؛ حتی مارکس یک بار دولت را «جامعه‌ی به لحاظ سیاسی سازمان یافته»⁴ تعریف کرده است. به کار بردن چنین اصطلاحی برای این اقتدار پیشادولت موجب سردرگمی است. ** بنابراین مجبوریم از سر استیصال اصطلاح جدیدی برای این اقتدار سازمان دهنده‌ی بی‌نام در جامعه‌ی بی‌طبقه بیابیم: اقتدار پیش - حکومت (protogovernment) یا پیش - سیاسی (protopolitical).

چه تفاوتی میان اقتدار پیش - سیاسی بدوی در یک کمونیه که هنوز به دولت تبدیل نشده و ساختار سیاسی پیشرفته‌ای که به دولت منجر می‌شود، وجود دارد؟ تفاوت بنیادی در نقش اجبار و اعمال قهر در جامعه است.

در هر جامعه‌ای نوعی اجبار (جبر، الزام و غیره) وجود دارد، اما انواع گوناگونی از اجبار وجود دارد و شیوه‌های گوناگونی هم اعمال می‌شود. طبیعت بر ما اعمال جبر می‌کند: قبیله‌ای که عمدتاً با ماهیگیری زندگی می‌کند از ترس گرسنه‌میری هنگام حرکت ماهی‌ها باید سر کار خود برود. این اجبار کور است که از سوی افراد آگاهانه اعمال نمی‌شود. یک نظام اجتماعی ممکن است نوع دیگری از اجبار کور را تحمیل کند - برای مثال، زمانی که جوانی مجبور است مدرسه را ترک کند و به خاطر وضعیت اقتصادی اش و نه به دلیل تصمیم آگاهانه‌ی مرجعی مقتدر مجبور به انجام کاری بدون آینده شود. این اجباری اقتصادی است. قدرت کور دیگر اجبار، الزام اخلاقی است که

سنت و عقاید عمومی آن را اعمال می‌کند و به صورت احساس درونی شده‌ای درباره‌ی انجام کار درست پدید می‌آید. هرچند منشأ این الزام در خارج از فرد و در اجتماعی نهفته است که جامعه به وجود می‌آورد و بازتابی از نیازهای جامعه است، با این حال به شکل یقین درونی می‌آید.

ما این نوع اجبارهای کور را مشخص کردیم تا آن نوع دیگر اجبار را که کور نبوده بلکه در حکم فرمانی خارج از فرد به صورتی آگاهانه، علنی و مستقیم قابل تشخیص است، مجزا کنیم. ویژگی اجبار کور این است که فرد آنچه را که باید انجام دهد. ویژگی اجبار خارجی این است که فرد آنچه را که مقرر است انجام دهد، زیر تهدید زور، علنی یا تلویحی، انجام می‌دهد.

مارکس بارها اشاره کرده است که جریان توسعه‌ی اجتماعی در مسیر تاریخی با تغییر در شکل‌های اجبار همراه است. به نظر وی، یکی از نخستین شکل‌های آنچه اجبارکوری می‌نامیم در پیدایش اولیه‌ی پول مستتر است. در فرایند گردش پول، ارزش‌های مبادلاتی تحقق پیدا می‌کند؛ محصول از تولیدکننده‌ی مستقیم بیگانه می‌گردد؛ نظامی از «بیگانگی عمومی» شکل می‌گیرد. هرچند اعمال پراکنده در این فرایند برخاسته از اهداف آگاهانه‌ی افراد است، اما نتیجه‌ی کلی آن فراتر از افراد است، و

تمامیت این فرایند که هم پیوندی عینی برخاسته‌ی مستقیم از طبیعت به نظر می‌رسد، بی‌گمان، ناشی از تعامل افراد آگاه است اما اختیاریش در دست آگاهی افراد نیست و در مقام یک تمامیت، ذیل افراد نمی‌گنجد. برخورد متقابل خود آنها نیروی اجتماعی بیگانه‌ای می‌آفریند که بالای سرشان فرار می‌گیرد؛ تأثیرات متقابل را در حکم یک فرایند ایجاد و به قدرتی مستقل از آنان تبدیل می‌شود... روابط اجتماعی افراد نسبت به هم به منزله‌ی قدرتی مستقل بالای سر افراد - چه به صورت نیرویی طبیعی، چه حادثه و یا هر شکلی که در نظر دارید - حاصل این واقعیت است که نقطه‌ی آغاز، فرد اجتماعی آزاد نیست.⁶

در جوامع گوناگون، زارع مجبور بود کار مازاد خود را، کلاً یا جزئاً، در اختیار ارباب قرار دهد؛ اما این کار در شکل‌های گوناگون و تحت الزام‌های متفاوت انجام می‌گرفت. زمانی که بهره‌ی کار (برای مثال، کار کوروی 'Corvée'*** برای ارباب) تبدیل به بهره‌ی جنسی می‌شود (و به ارباب بخشی از محصول داده می‌شود)، در آن صورت «تولیدکننده‌ی مستقیم نه تحت اجبار موقعیت بلکه با اجبار مستقیم و از طریق قانونی و نه به زور شلاق، مجبور به ارائه کار مازاد خود بر اساس مسولیت اش می‌شود.»⁷

کانون توجه مارکس این واقعیت بود که تحت نظام سرمایه‌داری است که نظام اجبار کور به توسعه کامل می‌رسد:

تحت لوای سرمایه، مشارکت (association) کارگران با قهر مستقیم جسمانی یا کار اجباری، کار «کوروری»، کار بردگی اعمال نمی‌شود؛ بلکه طبق این واقعیت عملی می‌گردد که شرایط تولید در مالکیت دیگری است، آنان موجودیت خودشان را به صورت مشارکت عینی دارند...⁸



چند خبر رسیده به بذر

▲ "مهدی فراچی شاندیز" فعال کارگری بازداشت شده در مراسم روز جهانی کارگر نزدیک به هشت ماه است در سلول انفرادی زندان اوین بسر می برد... به گفته ی خانواده این فعال کارگری، در طول این مدت تنها چهار بار با وی ملاقات کرده اند که دو بار آن ملاقات حضوری و دو بار آن ملاقات کابینی بوده است. در کل مدت این هشت ماه آقای مهدی فراچی شاندیز در انفرادی نگهداری می شود و از لحاظ جسمی در شرایط بسیار سختی قرار دارد. در آخرین نقض حقوق اولیه انسانی توسط مقامات حکومتی علیه این فعال کارگری مسئولین زندان اوین با وجود آغاز فصل سرما از تحویل گرفتن لباس گرم از خانواده ی وی برای این زندانی خودداری می کنند... از تمام کارگران، فعالین کارگری، فعالان و نهادهای حقوق بشری، فعالان جنبشهای اجتماعی و ... می خواهیم برای آزادی آقای مهدی فراچی شاندیز از هیچ کوششی دریغ نکنند چرا که خانواده ایشان در شرایط بسیار سختی به سر می برد و قادر به پیگیری وضعیت ایشان نیستند. پرواضح است که هر آنکس با شرایط امروز ایران آشنا باشد معنی هشت ماه حبس در سلول انفرادی آنهم در شرایط سکوت و بی خبری محض را درک کرده و در برابر این رفتار غیرانسانی علیه یک فعال کارگری و عضوی از زحمتکشان جامعه ی ایران سکوت نخواهد کرد.

دریافتی از عابد توانچه

▲ "مصلح زمانی" اعدام شد.

منابع مستقل از اعدام مصلح زمانی که در سن ۱۷ سالگی به جرم رابطه عاشقانه دستگیر شده بود، خبر دادند. او صبح پنجشنبه در زندان دیزل آباد کرمانشاه به همراه چهار نفر دیگر اعدام شد. حکم اعدام وی را بر اساس اتهام "شرارت در بلاد اسلامی" صادر و اجرا نمودند. این جنایت توسط سازمان عفو بین الملل محکوم شده است.

خوانندگان گرامی بذر

نامه ها، پیشنهادات و انتقادات شما را دریافت می کنیم که در پیشبرد و ادامه کاری نشریه بذر تأثیر به سزایی دارد. اما با توجه به تراکم کاری و سرعت وقایع اخیر در ایران ما نیاز به همکاری هر چه بیشتر شما داریم تا بتوانیم به بخشی از نیازهای جنبش دانشجویی پاسخ دهیم. از جمله درخواست خوانندگان و فعالین نشریه برای "بررسی تاریخچه احزاب و سازمان ها به ویژه چپ در ایران"، "بررسی تاریخچه انترناسیونال های کمونیستی"، "معرفی رهبران جنبش بین المللی کمونیستی"، "واژه نامه سیاسی"، "معرفی هنرمندان انقلابی مثل ویکتور خارا و ..."، "معرفی جریان های فکری چپ در عرصه جهانی"، "تلفیق کار مخفی و علنی" و ...

منتظر همکاری بیشتر شما رفقا و دوستان و خوانندگان بذر هستیم.

bazr1384@gmail.com

بر این اساس با رغبت سخن یک اقتصاددان انگلیسی را نقل می کند:

[پدر روحانی جوزف تاون سند می نویسد] اعمال الزام قانونی بر کار بسیار مشکل، توام با خشونت و سر و صداست و خصومت به وجود می آورد، در حالی که گرسنگی نه تنها فشاری صلح آمیز، آرام و بی وقفه است بلکه طبیعی ترین انگیزه برای صنعت و کار و جد و جهدی بسیار نیرومند پدید می آورد.⁹

مارکس در مجموع عمدتاً درباره ی نقش اجبار مستقیم در فرایند تولید و مناسبات اقتصادی بحث کرده بود؛ و حتی اینجا تفاوت اجبار مستقیم و کور بسیار اهمیت دارد. اما افاق توجه ما گسترده تر است. اجبار مستقیم هر چه بیشتر از زیربنای اقتصادی جامعه حذف می شود، بیش از پیش در روبنا متمرکز می گردد، یعنی در دولت - بیشتر به صورت رسته های ژاندارم که ممکن است از مزارع کار اجباری فراخوانده شوند تا در آسایشگاهی در قلعه ی نزدیک اقامت کنند. دولت ابزار نهادینه شده ی اجبار مستقیم و در صورت لزوم اجبار قهرآمیز است، هرچند که حتی الامکان از شکل های مستقیم اجبار کمتر استفاده می کند.

2- دولت تفکیک می شود ...

ادامه دارد...

* فکر می کنم این همان منظوری است که در بیان زیر در یکی از خلاصه مقالات دایرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی آمده است: «تا حدی، علم سیاسی به این دلیل می تواند به عنوان رشته ای مجزا از سایر علوم اجتماعی پدیدار گردد که مارکس به اندیشه ی تفاوت دولت و جامعه تحرک بخشیده بود، اندیشه ای که عملاً پیش از زمان وی بی سابقه بود.»¹

** برخی متون مارکسیستی مصلحت دیده اند اقتدار پیشادولت را حکومت بنامند تا دولت؛ بری مثال دولت اثر ویلیام پل؛ همین تدبیر را غیرمارکسیست ها نیز پیشنهاد کرده اند، مثل آ. جی. ناک.⁵ به لحاظ اصطلاح شناختی، این واژه ها به قدر کافی دوپهلو هستند. البته آمریکایی ها بویژه از دولت استفاده می کنند. حکومت یا مترادف عمومی دولت است یا اشاره به قدرت اجرایی در مقابل قدرت مقننه دارد. حتی در استفاده محدودتر، بویژه در بریتانیا، منظور کابینه ی خاصی است که در قدرت است، همانند واژه administration در ایالات متحده ی آمریکا. همه ی این موارد استفاده از واژه ی حکومت را می توان هم در آثار مارکس و انگلس و هم جای دیگر یافت.

*** انجام کار در زمین های اربابی صرفاً در ازای دریافت غذای روزانه م

منابع:

1. Easton : polit.sci, in Intl. Encyc. Soc. Sci. 12 :259.
2. Southall :stateless soc.,in Intl.Encyc. Soc. Sci. 15 : 158.
3. E : orig. Fam. (pref), in ME :SW 3 :191-192
4. M : Noteboke. On Maine, 329
5. Paul : state, 7 Nock : Our Enemy, 41-42.
6. M : Grundisse, 111.
7. M : Cap. 3 :775
8. M : Grundisse, 484.
9. Ibid., 845